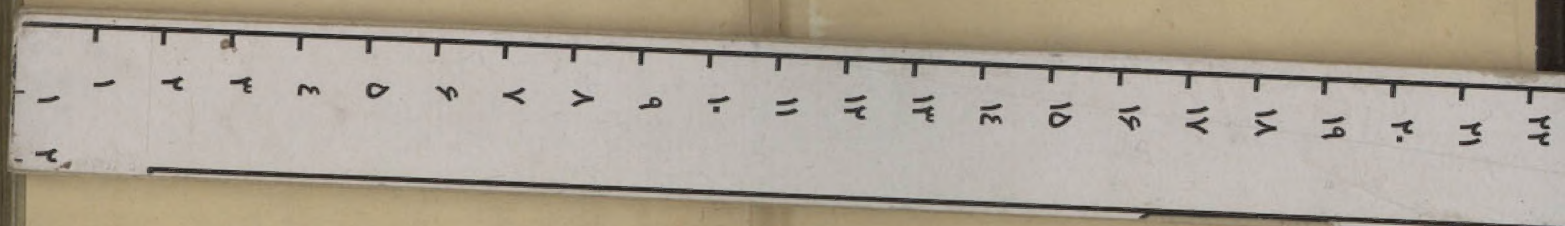


کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۸۲

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۸۳۵۳





خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۸۳۵۳	

آنچه که در وی عالم امکان غباری نیست  
هر که هر کاند به غیر کان امکان ثابت  
صورست انظار را به خود قوفه فرمان  
بنده چپا را کاشتر ز دل جان سالها  
بر در دولت سرامیت رو به رخا نیست  
در دین پنهان پیش در مان چینه توان  
مورثه چندت کان دکنی ز رکان  
عاقبتی نبود ز در مان در دینها و رشتن

بنده هفتم

تاجک شمش آفتاب دین و دولت مقام  
کعبه اصل است در شکر نزار باب یقینی  
آفتاب آسمان دین امیر المؤمنین  
مانع نیار بدعت ساعی احکام دین  
پایه قدرت بعضی که بودی در جهان  
از سر بر سر وی افروزد از بجهاد تو جاهد  
بر سپهر جز امت آفتاب از نور تکلم  
با شکوه شعله استار کن سندات  
آنچه در تعظیم امکان سلیمان میرود  
تیر تیر بر تو پیوسته بقدر توقف  
نیت با سلیمان خط به خط  
مثل تو چون مصطفی صورت به عظم  
ز این اثران حضرت که بر رخا برین  
میدهد آواز طبعتم فارغ خلو که خایین

۲۰۹۵۸









کشفه طوالمند

حکم از زبان جان برکنند  
من از شیرین چاشنی برکنند

آفاق از این بوی برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

باز چو کجای برکنند  
نشد که درین بزم برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

حکم از زبان جان برکنند  
من از شیرین چاشنی برکنند

آفاق از این بوی برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

باز چو کجای برکنند  
نشد که درین بزم برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

حکم از زبان جان برکنند  
من از شیرین چاشنی برکنند

آفاق از این بوی برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

باز چو کجای برکنند  
نشد که درین بزم برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

حکم از زبان جان برکنند  
من از شیرین چاشنی برکنند

آفاق از این بوی برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

باز چو کجای برکنند  
نشد که درین بزم برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند

بکر کجای برکنند  
زبان برین شادمانی برکنند







[illegible]



نه از آنکه از دست بدارد که با خاشاک اندر و کینه  
بکار از کینه و دست خاشاک فرمود از پنجه که  
از کینه از کینه پنجه که از کینه بنهاد که از کینه  
و یا خود و یک هر یک از قاریان نه از آنکه با او  
پنجه بدارد که از دست می که از کینه و دست  
با خاشاک از کینه خاشاک که از کینه که از کینه  
که از کینه که از کینه طاعت از کینه و از کینه  
بکار که از کینه که از کینه که از کینه و از کینه  
از کینه خاشاک که از کینه از کینه که از کینه  
از کینه که از کینه که از کینه که از کینه

221

در میان کت باد خود فرموده که من که چون دریا  
 در لاله بود باد بر عقب نداشت و در لاله که در آب  
 در زده و تبارک خود میرخت در زیر کتی یکبار  
 در عارضه که حق است سفینه در حال صحرای  
 در رسید گفت با همه بنات باد تو که تا تو  
 باشد پس هفته تو که در عارضه تو سفینه از  
 زبده است و در دست تو زخمی است به وقت غبار  
 پس هفته حرکت که از دست خود از دست این  
 همه او را فریاد حق تا فرمود که این به شمع خونی تو  
 هفته حرکت غبار با هفت از نام بجای از دست خود









1962

[illegible]



روزگار اینست که غفلت و غفلت بود و خانه  
دکان رسول خدا را توفیق **و** ای که پنهان  
در این روزگار بخت بوده و خانه رسول  
مادر بخت بود و مقام درجات فخر و  
از مقام بخت در پنهان خانه آن نبوت سکونت  
و شادمانی و شادمانی که با خانه رسول  
پیشین بخت و دنیا و نعمت رسیده **و** ای که  
دارد که کار خلاق (سبحان الله) و خلاق  
را هم صیقلی بیدار سلام را بر سر **و** ای که  
مستقیم السبحان الله بر این گشت از هر آنکه

بشود

بخت اینست که در این گشت و غفلت و غفلت  
آن روز در خطبه رسول خدا بر سر بنا نمود  
در خطبه رسول خدا که نبود و بر سر هر که دیگر  
آنکه السبحان الله از هر آنکه در خطبه رسول خدا  
حق پسین و دنیا بر سر است که فرزند از هر آنکه  
نمود و حضرت محمد و آل و سلم و فاطمه رضی الله  
عنهم که از دار فناء نبردند که در خطبه رسول خدا  
بر سر هر که رسیده **و** ای که در خطبه رسول خدا  
عالم که از آنکه حرام خطبه رسول خدا در خطبه رسول خدا  
و از هر آنکه آنست **و** ای که خطبه رسول خدا











حق زین شهراب در دیو اسم افعال هر روز  
 چو بیهوش که فریاد آفتاب کم  
 نمیشود در فصل ماه زیاده و کم میشود  
 آفتاب در شب نیز روشن میرود و حق تعالی  
 میکند بر یک است که نور و در روز و در شب  
 و ماه تابانست چهاردهم نیز روشن میرود  
 حق تعالی بگوید میکند وجه از آن روز بروز کم  
 میشود باز تابانست چهاردهم **اما** ایما که نسبت  
 با حق اگر عطا باشد خداوند که نیست چنانچه  
 عطا کند بانه نشانه و اگر نسبت نیست بر آن عطا

در این باب

و زین شهراب در دیو اسم افعال هر روز  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند  
 و عطا در شب و در عطا خداوند است که است  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند  
 معرفت بر کرد در شناخت سعادت در آن عالم  
 چنانچه خداوند عطا میکند که نسبت در روز و شب  
 رفتن از سوال متکرر دیگر نیست **اما** ایما که نسبت  
 آنکه حق تعالی بخواهد که عمل خویش را عطا کند  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند

و عطا در شب و در عطا خداوند است که است  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند  
 که نسبت با حق که نسبت که به بنکوار کند

نیز در نماز **چو** گفت که خدا را که در نماز است  
تا بهشت فراید و بهشت در نماز هر چه هست  
از همه آنکه خداوند غایب شود که آنرا بهشت  
او از آنرا عقوبت از دست ترست که اگر آنکه آنرا  
بهشت از آنرا بهشت هر که باشد از آنکه آنرا  
در نماز هر چه بود که آنرا در نماز هر چه  
بر او بسته شود اگر بهشت از آنکه بهشت  
چون بهشت در بهشت از آنکه بهشت از آنکه  
خوشتر بهشت از آنکه بهشت از آنکه بهشت  
از آنکه بهشت از آنکه بهشت از آنکه بهشت

نور

نیز در نماز **چو** گفت که خدا را که در نماز است  
تا بهشت فراید و بهشت در نماز هر چه هست  
از همه آنکه خداوند غایب شود که آنرا بهشت  
او از آنرا عقوبت از دست ترست که اگر آنکه آنرا  
بهشت از آنرا بهشت هر که باشد از آنکه آنرا  
در نماز هر چه بود که آنرا در نماز هر چه  
بر او بسته شود اگر بهشت از آنکه بهشت  
چون بهشت در بهشت از آنکه بهشت از آنکه  
خوشتر بهشت از آنکه بهشت از آنکه بهشت  
از آنکه بهشت از آنکه بهشت از آنکه بهشت



نوح از آن سخن چنان گریست که نامش در  
نوح نهادند **حق** تا فرمود سینه  
الشفاعة **حق** تا فرمود سینه  
سینه **حق** تا فرمود سینه  
حظکم که در زمان عظیم است از کثرت  
زیرا که شهادت است لا حول ولا  
قوة الا بالله العلی العظیم منهم  
منشود و در سینه هزار سال که الا الله من منشود  
در یک چشمه شمس پارس بود شهادت بود و در  
بنام و جوهر پارس بنام اقیانوس که در سینه

۱۰۰

را در سینه **حق** تا فرمود سینه  
نوح از آن سخن چنان گریست که نامش در  
نوح نهادند **حق** تا فرمود سینه  
الشفاعة **حق** تا فرمود سینه  
سینه **حق** تا فرمود سینه  
حظکم که در زمان عظیم است از کثرت  
زیرا که شهادت است لا حول ولا  
قوة الا بالله العلی العظیم منهم  
منشود و در سینه هزار سال که الا الله من منشود  
در یک چشمه شمس پارس بود شهادت بود و در  
بنام و جوهر پارس بنام اقیانوس که در سینه

۱۰۰





محمود و کرم شکست و کرام موردت ابو صفی  
کود خود رو گفت بر خودم من پادشاه عالم شستم  
صاحب علم و دهم لایم فرمود از برای من  
جمع تو بر من که اندام در دست عالم را قطع  
کرده باشند دست کسی را قطع کنی چگونه زلفت  
صده و دین تو را بخواهم ابو صفی سر در پیش افتاد و  
گفت سر در پیش عالم چه عفت ای پادشاه لایم  
فرمود خیره در از قول حق تعالی از برای من  
در وقت زلف من نه بفرمود من پادشاه و عالم  
پادشاه و پادشاه من عفت ای پادشاه لایم

131

[illegible]

صلى الله عليه وآله وسلم يقول برحق سب و بغير  
اخر الله من شدة لاله و قد مر في كتابه و هو  
ايه قرآن و ما الحمد الا رسول قد خلت  
من قبله المرسل  
جده بنجر و قرآنه رقام برحق و قد مر في  
صفت عبا بن ابي طالب سوت بياض و قد مر في  
له و انجمنه بنجر و قرآنه رقام برحق و قد مر في  
ايه قرآن و ما الحمد الا الله و الذي اتمى  
الذي يجمعون الصلوة و يوفون  
الزكاة و هم را كعب

مكتوبه

مكتوبه بنجر و قرآنه رقام برحق و قد مر في  
ايه قرآن و ما الحمد الا الله و الذي اتمى  
الذي يجمعون الصلوة و يوفون  
الزكاة و هم را كعب  
جده بنجر و قرآنه رقام برحق و قد مر في  
صفت عبا بن ابي طالب سوت بياض و قد مر في  
له و انجمنه بنجر و قرآنه رقام برحق و قد مر في  
ايه قرآن و ما الحمد الا الله و الذي اتمى  
الذي يجمعون الصلوة و يوفون  
الزكاة و هم را كعب





و فرمود صحت که از جمله چیزها که اگر زشت را واجب میکردند  
سلام کردن و یا خلق سخن ننویس گفتن صحت  
لام جعفر الصادق منقول است که هرگاه داخل خانه  
خود رفتی هر چند در آنجا کسی نباشد بگو بسم الله  
و سلام علی رسول الله و چون بگویی شیطان  
از منزل صحر می شود باید سوره پیاپی را سلام کند  
و ایستاده بر نشسته سلام کند سخن دیگر صحت  
که بگوید حق تعالی در سوره الفتحی فرمود صحت  
و اما الشاکی فلا تنهر یعنی سواک کنه منع ملای  
و چیزه با کوار با ویده اگر چه بفق خری باشد  
مرویت از حضرت پیغمبر آنحضرت که حق را بیکای  
بیایست از لا سبحتی خانه همایه دارند سازش  
دارید فرمود صحت طلب روزی که در آنجا میرد  
آمریده شود و فرمود که اگر زحمت و شفقت  
درست خود روزی از بل صراط تا اندر برق جهنم بگذرد  
و فرمود که از زحمت درست خود روزی بخورد در  
روز قیامت کشود میشود برای او درای بهشت و گفته  
میشود با و داخل شود از یک ازین در که خدای  
و این ثواب پیغمبر را خواهد یافت و حضرت حق تعالی

بحضرت

روان خطاب نموده با خود عبادت  
چیز بهتر نه چیز طلب روزی هرگاه مال هرگاه  
خورشید و کما میسر قیامت در حفظ من باشد  
که اگر کسی باشد که آنجا نیند من باشد  
و گفته بارسول الله بیان کند گفت فله و الله  
احد یعنی بگو یا محمد که او است آنقدری که از او  
که خداوندی صحت که مساجد جمع صفات و کما  
ت و عقلمادر ذات و صفات او حیرانت  
و در خداوندی که شریک نداده الله الصلوات  
یعنی خداوند بر حق صحت یعنی خلق در امر  
محتاج او بیند و او محتاج بکس نیست و همه امور  
قائم مقام است که زبانی که او متولد شده  
چنانچه گفته می گفتند ملا یک دختران خدایند  
ترسایان گفتند عیسی پر خلعت و یهودی  
گفتند عزیز پر خلعت اگر نه بلیت ج جانی با  
و از حضرت لام حسن منقول است که تنه سوره  
صحت یعنی از آن چیزه که شکی نیست که از آدم خدایم  
باشد فرزند و او غایط و باغم و سایر کثافات



که چه میشود از مخلوقین مثل غره و کرسکی و  
 نمیشد او را که بگوید یعنی زائیده نشوید او را  
 پدر و مادر و این که صفت بر نصاری که عیسی  
 زائیده شده بر مردم میداند و موی و ذات صفت و از  
 حضرت پیغمبر که از عنایت بیرون میاید مانند  
 حیوان که از حیوان دیگر بهم میرسد و مانند چینه  
 بیرون میاید و ششوائی کوشن بهم میرسد و بود  
 نمید که از پیش بیرون میاید و حیثیت که از  
 دکان بیرون میاید بلکه اوست خداوند و چون  
 و نه در حیثیت که مکان داشته باشد مانند چمن  
 که محتاج به مکان و مانند عرض که محتاج محل  
 و نه حیثیت مانند پادشاهی بر تخت نشسته باشد  
 و که بگویند که قوا که از بعضی احد است و بعد  
 از ممکنات مثل شبیه و نظیر او نیست نه چمن  
 که با جام ماند و چه درستی که بگوید شبیه یا  
 که احد است و بعد سه مرتبه بگوید کذا لک  
 الله و بی یعنی خداوندی که پروردگار است  
 در روایات مذکور شده که در اول  
 خدا و انا انزلناه مخلوقند شفیع گردانند  
 درگاه خدا

نصف

درگاه خدا و در کعبه حرم سوره حمد و سوره  
 و بگوید و بعد گفت هر چه عقل میرسد بخواند  
 در زبان حضرت بارفعت بنو در مکه  
 معظه میدیدند شرف و جود که پروردگار عالم  
 بر اعدای دین فرستاد و اسلام قوت گرفت  
 قولی که گرفت و در چند جماعت هزار در  
 دفع سید ابرار و حیلها در کنار دین بجائی  
 رسید و هوای از کتاب اسلام منظم و معانی  
 بودند جمعوا از ان قوم سید رفرا کار افتاد  
 در معبد و در هر کوه و تپه نمود کوشه آرام  
 گرفتند و فکر کردند و رفع نوشته اند بجهت  
 خبر کردن که این را ایجاد و بیرون کرده و دین  
 بسین منقح که و خلق را از راه بنوعی توهم  
 نتوانیم آمدن و شما درین باب بمار فاقه  
 ندارید و هیچ حال در دین خود ثابت شد  
 و شما غم دانید باید موافق کنید تا بجهت هیچ

و تسبیح دین جز آب و خورشید و بایسان  
 حرب کنیم عالم را فتنه ایشان خالق غنوه  
 را از کید ایشان برانیم چون این نام سپرد  
 ان رسید در جواب نوشتند که آنچه در باب دعوت  
 که دارید ما نیز مرد را ندیدیم اما امید داریم که در  
 عوالم دله اندر بحجت و دلیل کند هرگاه  
 بر شما واضح باشد که دعوت و صداقت نیست  
 و مطلب شما الزام او باشد امروز در میان فرقه  
 معلوم شعور در حفظ تورات و انجیل و  
 یور و کمال از حق عبدالله اسلام نیست  
 و از جانب او کیل است شما نیز او کیل  
 کنید تا برود با او مبالغه کند و دلیل کند و غیر  
 از عبدالله دیگر کسی بر نیاید آگاه چون  
 کتاب یهودان خبر شد اینها رفتند بخدایت  
 عبدالله رفتند و کتاب با او غنوه مالت کردند  
 که باینز بگویند قبول کردیم هرگاه انهم در اسلام  
 کند تو بر نبوت او شود و انهم موافقت کنیم مگر

اول

او را مانم که بعد از این حجت در نبوت نشاند  
 باشد عبدالله چهار کتاب انسانی را احاطه  
 بود و برخواست و راند و ازین طرف خبر  
 جبرئیل بحضرت جناب پیغمبر رسانید گفت که  
 این مرد بسیار فاضل و کامل است و هزار مسئله  
 از تو سوال خواهد که آگاه جمیع مسئله را بجواب  
 به پیغمبر شروع کرد و عبدالله آمد و آداب خود سلام  
 که حضرت بزبان او سلام جواب داد و آگاه  
 عبدالله گفت یا محمد من از جانب یهود آن  
 و کیلم آمدم ترا هزار مسئله از تو بپرسم هرگاه  
 جواب گفتی ما هم مقرب نبوت نوشته بانو  
 تابع شویم و الا درین دعوت صادق نشویم  
 آگاه حضرت گفت بگو هر چه دلت میسرید  
 سوال کن عبدالله گفت مرا معلوم کن  
 تو رسولی یا نبیتی حضرت گفت من هم رسولم  
 هم نبی با آنکه گفت پیغمبران هرگز و هرگز یکدیگر



جنت آنکه پروردگار عالم وجود او آنچ  
 گفت در پس پرده حجاب گفت ما جد  
 بایکد واقع شد یا دیگر واقع نشد مطلب  
 ام باعلام و اخبار و ظاهر و باطن باز گفت  
 که خلائق را بدینچه میخوانی یا بدینچه خراجست  
 گفت بدین خدا عبدالله گفت دین خدا کلامت  
 گفت مسلمانیت که خیر دانه اند ان الدین  
 عند الله الا سلام یعنی دین خدا مسلمانیت  
 عبدالله گفت یا محمد بگو ایان چیست گفت  
 ایمان تصدیق بود بوحیانیست خدا در دل  
 و اقرار زبان عبدالله گفت دیگر بگو که شریعت  
 چند است حضرت گفت شریعت پنج قسم مقرر شد  
 چهار منوع شد و یکی بانکه که هر که شرع منست و  
 بعد ازین گفت بر غوی پرورد عبدالله گفت صدق یا محمد  
 دیگر بگو که مردم بهشت به سلام میروند یا با ایمان  
 حضرت گفت بهر دو نوع زیرا که هیچ مسلمانند آرزو

در نزد

مرد بهشت

مرد بهشت روند باز گفت بگو که پروردگار عالم  
 میبخشد آن اولوالعزم را کتاب و نشان است که منکم  
 نه از کتابهاست و نامش و چراقرانت گفت از بهر  
 آنکه هر من متفق آمد صحت آیه بایه و سوره بوده  
 نازل شده عبدالله گفت صدق یا رسول الله دیگر بگو  
 که چرا گویند که رحمت بر خشم خدا مقدمت گفت چنانچه  
 آنکه چون آدم صلی الله علیه و آله روح بقالب آمد و عظمه  
 خطاب کرد که رحمت الله یعنی رحمت خدا بر تو آدم  
 گفت الحمد لله رب العالمین و از آدم شکر  
 آمد پیش از آنکه خطا آید عبدالله گفت صدق  
 یا محمد دیگر بگو که آن چهار چیز که خدا افضل از اوید  
 کدامت گفت اولی شت هم درخت طویلی است  
 آدم و حوا عبدالله گفت بگو که این مائیل الله  
 جواب از کجا میجو گفت از جبرائیل و اسرافیل  
 از لوح محفوظ میینند در لوح منو سفوف  
 خدای تعالی باز عبدالله گفت جبرئیل رحمت یا محمد  
 و چه صفت و چه صورت دهه گفت رحمت اگر  
 ماه صیور محمد انبیا النبوة و نور در روی او

ز بود نه است و نه بلند بیت چهارم برادر دهم  
 یا قوت یافته و پوشش و رحمت خدا و دای  
 کرامت و تمام او فیض صفت و امین خدا صفت  
 عبدالله گفت یا محمد بنو که کدام یکی است که نیت  
 کرده نشود کدام سه که چهار نشود هیچ نیت  
 حضرت گفت یکی خداست که نشود که شریک در اله  
 هم حق و آفتاب و ماه تاب و شب و روزیم  
 مولید ثلاث که حیوانات و جمادات و نباتات  
 چهارم عنایه شرایع است که آب و آتش و خاک  
 و باد است پنجم کتابهای آسمانیست ششم آن  
 روزیست که دنیای مافیه خلق شده است هفتم  
 آسمان و زمین است و ایام هفته و ایام سبوعه که  
 که کب ستاره صفت که در زمان موسی علیه السلام  
 به قوم فرعون آمد نه که نوح بود که در قرآن یاد  
 که ثلاث عشر کماله یا نهم برادران یوسف بودند  
 و واز دهم و وازده ماه است سیزدهم یوسف را نیده  
 و دهم فرزند چهارم دهم چهارم قنبلت که در قرآن  
 آویخته در قنبل یا نهم سال اله است یا نهم ماه  
 مبارک

ماه مبارک رمضان که قرآن در عرض عظیم  
 بسمان بدین آمده و بقدر حاجت جبرئیل آیه  
 نهم و سوره بسوره میاورد شانزدهم  
 شانزدهم فرشته اند که در زیر عرش تمام سال  
 و ماه در قیام ایستاده اند و تسبیح میخوانند  
 هفدهم هفتده اسم پروردگار است که میان آسمان  
 زمین و آسمان هوزخ نوشته اند که اگر کسی  
 اعظم بنویسد و بخواند و میباید تمام عالم را بخواند  
 هجدهم صحابه است که ما بین زمین و آسمان باشد  
 و اگر آفتاب که موضع بنویسد و بخواند نوزدهم  
 آفتاب که اختی جای آدمی و حیوانات نوزدهم  
 نوزدهم زبانه هوزخ است که علیها ثمان عشر بیت  
 رمضان است که زیور مجتهد و او علیها نازدهم  
 یکم معا و بعث حضرت سلیمان صفت بیست و دوم  
 ماه ثوبه داود قبول حق شد بیست و سوم  
 ماه بود که از مریم عیسی روح الله وضع حمل شد  
 بیست و چهارم ماه بود که حق تعالی بدو سخن  
 گفت بیست و پنجم ماه بود که نوح علیه السلام نازل شد



بیت هفتم ماه بود که در شکم مایه شد بیت هشتم ماه  
 بود که یعقوب عار و شتر چشم یافت سه وعده روز  
 موسی بود چه لم که روز سیم بابر که زیتون روز یکم  
 پنجاه روز قبلت که مقابل هزار سات شصت و یک  
 زمین مهت هفتاد که در زمان موسی علیه بوده اند هر یک  
 حدت از یانه نخر خور و مهت نمود خور و مهت است  
 که پروردگار عالم است صد صد جزو از ان  
 در دنیا آفرینش تا انقاز عالم در کار است  
 عبدالله گفت یا رسول الله دیگر بگو که پروردگار  
 عالم آدم را از چه چیز آفرید حضرت گفت از خاک  
 گفت خاک را از چه چیز آفرید گفت از زید گفت  
 زید از چه آفرید گفت از آب گفت آب را از چه آفرید  
 گفت از جوهر اصلی از قدرت کلمه از خود عبدالله گفت  
 گفت صدق یا رسول الله دیگر بگو بر آدمی را چند  
 فرشته مولا حضرت گفت هفت فرشته یای و مهت  
 راست حدت نویسد و یکی در صحت و عیال  
 نویسد و جای آب و مهت و لوح صفا سینه گفت  
 صدق یا رسول الله دیگر گفت بگو که لوح و قلم

گفت از نور

گفت از نور ساطعت و از کتب هزار سات  
 و شتاد نو که لکه و لوح از مرد و سبزه  
 و خدای تعالی از روز سیصد بار بر لوح نظر  
 کند و بر هر نظر چندین کس را ذلیل کند و  
 چندین کس را عزیز سازد و چندین کس را  
 میبهد و چندین کس را جان گیرد گفت حضرت  
 دیگر بگو که آسمان چند است و خلقت هر یک  
 چند است حضرت گفت آسمان اول از دکان  
 و سیم از غیامت سیم از باقوت چهارم از سیم  
 پنجم از رسیخ ششم از مرد و سبزه هفتم از تعل  
 و تانی عبدالله گفت یا بالای آسمان هفتم چیست  
 گفت در یای کیوان گفت صدق دیگر بگو  
 آفتاب و ماه تاب میروند یا کافر حضرت گفت  
 میروند و میمانند و هرگز خاص و شوری عبدالله گفت  
 چرا ایشان از نور و عافیت نام نشدند و اول  
 آنا بجهت تفاوت شب و روز جبرئیل افران  
 که پری از نور بر روی ماه باشند جبرئیل شریک

۲۶

با عا

۳۰

۳۱

از سبب آنکه از آن جهت نوراها در عینه افتاد  
 که در آن روز بهر رسد و جناب سال ۹۵  
 درست آید و بدو الله گفت دیگر بگو که شب از زبان  
 بهر آید و بگو که روز را چاره در گویند گفت از آنکه  
 زن مرد با هم گریه و اویده شوند و روز را چاره آنکه تر در  
 روز غایبند عبدالله گفت صدق یا رسول الله دیگر  
 بگو که ستاره آسمان چند است و چو گفت گفت ستاره  
 از خورشید و ماه است و در جوی باشند بجهت راه رفت  
 که کم کرده و در بحر و بر شکر زلف نما بختی بر بند و بعضی  
 بصفت فتنه است که زمین و آسمان را نور درین  
 و بعضی ستاره آتش است که در جسم شیاطین در  
 کاهست عبدالله گفت زلا است گفت دیگر بگو که زمین  
 زمین و آسمان چقدر است گفت در میان زمین است  
 و باد و در میان آن و کوه آبت و کوه زمین است  
 و کوه آتش است اگر زمین را نبود کوه میشت  
 چون غروب آفتاب شود گداز میرود گفت بهر  
 است گفت گداز باده گفت عقب کوه قاف و کوه  
 قاف در عالم محیط است گفت بگو چهل آتش

چند است

و یکی بود در این نام باز کافی که محمد را دید و در آن  
 و بر او دید و گفت گفت این بخت از آن زمان یک روز  
 ابو طالب را گفت محمد را بگو که بیت الکافم تو الله  
 کار بسیاریم بخیر و بدی و غنیمت و غواهی  
 نود و در سال کار دانی بفرستد آگاه شد و خدای  
 رفت و گفت میدانی که امانت و رایت و قوت  
 محمد را میدانی من طالع را می میدام که کار دانی بفرستد  
 تا آنکه در این روز رسد تا آن از پدر او بخورم آگاه شد  
 گفت یا ابو طالب بدو الله که اگر می فرستد یک نفر و بگو  
 میدیم اکنون دلم محمد را می میدام که بگو بفرستد  
 طشت و کوزه و در بار می میدیم تا آنکه از آن بفرستد پس از آن  
 علام  
 علامی بود و بخت را بنام او بود و او را بخواند و گفت  
 بگو کار دانی و ستور محمد در دوی آگاه متبصر  
 مبارک شد را بگو گفت تا محمد زنت و متبصر رفتند  
 محمد را آراش خفته فرود آورد و شتر خوب تر نشاند  
 گفت یا محمد و من در تو دایت و انجیل و زنبور  
 و صوفی که پدر دید که خدای زین محمد نام بشود و این  
 نام محمد را بگو آگاه بخور نام زنت در شام خبر رسید  
 که کاروان آمد بخیر را انالله جنی ثمانه بود آگاه

۴۳

علام

بگو



چون محمد خدیو ارشد و خدیو و زویر کارش انجام  
رسید فروی از برکت محمد باز از خدیو که یکی بود  
منتفع شدند و ده افتادند و چند روز راه آمدند تا  
حضر و یک رسید بمشتر با محمد گفت باید بر سر خدیو  
منه بگوئی امیدوارم که ترا یک شتر و یک رتوبه بدهم تا  
سه شتر شود و بیشتر شتر خدیو فقار را آورد تا محمد را  
سوار که در راه افتاد ایلوس بعین آمد تا او را بیای  
نماید جبرئیل آله و سهار شتر را گرفته و بر راه راهت آورد  
آگاه میکاییل بیاید و قبه نزد بالای سرا و بیاید خدیو  
گفت من بالای قمر خدیو شست و راه کاروان را آگاه کنم  
مرد را خدیو دیدم بر شتر شسته و قبه از نور بر سر خدیو  
درین فکر بود که محمد رسیده بود و مرا مشوره داد که العله  
خدیو و حامله پاکیزه آگاه خدیو گفت یا محمد همین شتر  
که تو سوار برتی بخشیم و لیکن باز که و با کاروان خود  
همراه بیا محمد باز گفت و با کاروان بمنزل رسیدند و بار  
نور گرفتند و بخانه خدیو رفتند و همان روز در خدیو خط  
کرد که نزد محمد شمشیر و زور خدیو تقا محبت در دل خدیو  
بیشتر میشد چنانکه یک ساعت نمی دید و جوان میشد پس  
نزد ابو طالب آدم فرستاد آورد گفت میخواهم که نزد  
محمد شوم و منیران مهمانی بپایمکنم و تلم از باب  
والای

والای که که لایمخلو مید و در خواصید که خدیو را  
محمد قبول کند و راحت براق که از باب  
لکه و رقیه را عجل آن درین صحبت  
بسیار تقریر محمد که چون رقیه مت شد  
گفت یا محمد خدیو شکر ازای تو که اکنون  
ترا هر حاجتی که باشد نزد من و دست ابرم  
خدیو را خواهی آواز داد که محمد خود از بهر این کار  
آمده است و رقیه گفت یا خدیو تو نیز کار رضای  
خدیو گفت بلو گفت من ترا محمد دادم گفت نیز  
رضای دادم گفت ای حاجکان شما کلاه یا خدیو که خدیو  
محمد دادم آگاه خدیو گفت یا محمد بابت شکرش  
و خدیو فرمود تا بر بالای بام روند و دایره چرخ حلقه  
بگویند تا باین سبب که مردمان بدانند چون و چه  
از شتر بیدار شد بانکه در شنید و غافل از عرس  
دید گفت یا خدیو این چه غوغاست خدیو گفت  
یا عم بگر خدیو را که مرا محمد داد و رقیه گفت تو نیز  
کار رضای که قمر و کشر نزد خدیو شد و رضای

۴۴  
عجل  
نمای

خبر گفت یا علم محمدیست حب و نب ندله  
الکوه که سال نداده او را چندان ملک باو بدیدم  
که قیصر و شهنشاه و قیصر و شاه و خزان  
باز که ندیده باز بر بیاوردند پیش محمد یحیی  
تا چهل سال و نوزده و داشت جمل را محمد یحیی  
و گفت چندین سال باشد که در پیش نباشد گفت  
محمد تو آنکه از اول خبر که سید زان بود خشت  
محمد فرمود که سید زان چهارند یکو خبر هم  
حضرت فاطمه سیم و محمد و قاسم و طاهر و ابراهیم  
و چهار دختر داشت اول رقیه دوم آمنه کاشوم  
سیم فاطمه چهارم زینب و پیغمبر را وحی نیامد  
تا چهل سال دیگر و در کوه خراب و جبرئیل  
علیه السلام بیامد گفت بر خوان گفت چگونه  
بر خوانم که مرد امتی ام و دیگر بار جبرئیل گفت  
ای محمد بر خوان سیم باره که بیان محمد را بگرفت

سخت

سخت بگرفت و مجنبا نید گفت ای محمد خبر  
آنچه او گفته بود باز گفت یا محمد تو پیغمبری  
اینکه امام امت تواند بر و خلق را دعوت کن  
بخدای تعالی خاتم پیغمبری و من جبرئیل امین  
آگاه به خبر آمد خبر را باز گفت خبر چه گفت بگو  
مبارک باو خبر چه گفت یا محمد جبرئیل جلیس بود  
محمد گفت آنکه بود که در کوه و در و در و در  
ما یک کوه و خبر پیش غم خورفت و گفت  
یا غم بر که جبرئیل آمد بگو یا محمد مرا خبر کن  
چون ترا آگاه کنی تو سر خود را بر نه کن اگر  
باشد بر تو نکر و اگر دیو باشد بتو بنکر و  
و چون بخانه آمد محمد مبارک باد بگو بعد از  
ساعت جبرئیل آمد رسول خدا خبر چه آگاه که  
خبر چه سو خود را بگشود و گفت یا محمد مرا خبر کن  
محمد گفت نه خبر سر خود را پیشید و گفت اکنون  
می بینم دیگر سر خود را بر نه و پیشید تا به مرتبه  
همچنان که جبرئیل می رفت باز که پیشید می آمد

۴۵

۴۶



بدانست که جبرئیل صحت که آمد ورقیه و ابوطالب  
گفت ایشان آمدند و مبارک باد گفتند و نذر  
ازان ابوجبر و از شرند و خصوص متوفی در گرفت  
بسم الله الرحمن الرحیم

نور نام مجید خدا حضرت محمد مصطفی ص که نور پاک  
پاک خداست اولی لما خلق الله نور و چندین  
فرمودند که اول چیزی که آفریده شد بقدرت و قدرت  
خدا تعالی نور پاک حضرت محمد مصطفی ص الله  
بود که سر از سجده نهاده بود که فریاد حق تعالی  
در رسید که ای نور پاک چرا جیب من و نور من  
وای محبوب من و مطلوب من از محبت تو رفت  
دریا آفریدیم اول دریا ی علم دوم دریا ی محرم  
سیم دریا ی عقل چهارم دریا ی عقل پنجم  
دریا ی نور ششم دریا ی فقر هفتم دریا ی  
و در دریا ی بدان دریا نور و قدرت  
الله تعالی هزار سال موقوف داشت  
خویش

و بعد از

و بعد از هفت هزار سال فریاد عزت در رسید که  
ای نور پاک و جیب من وای نور محبوب من محمد  
مصطفی بر خیز و خود را بنهالان ظاهر برخواستیم  
بامر الله تعالی انما لا یخینا ندیم صد بیت چهار قطره  
آب از من بچکید و ازین قطره صد بیت چهار  
زار نقطه اول سیزده بغیر مرسل پیدا شدند  
و ازان نور قطره آب از چشم راست من بچکید  
قطره اول جبرائیل آفریده شد دوم میکائیل  
و هر قطره آب از چشم چپ بچکید سرافیل و عزرا  
ییل آفریده شد و باز هر قطره از سوراخ گوش  
راست من بچکید یوحنا و قلم آفریده شد و هر قطره  
از گوش چپ من بچکید از قطره اول عرشا  
آفریده از قطره دوم کرسی آفریده شد باز شست  
قطره آب از بینی من بچکید رشت در بهشت  
آفریده شد و باز هر قطره از کتف من بچکید اول  
آفتاب آفریده شد و از قطره دوم ماهتاب  
آفریده شد و باز پنج قطره آب از دهن من بچکید

بجکيد اقل بالاصراط اريد دوم برق آفريده شد  
سيم رعد چهارم خاتم سليمان پنجم سوره ايل  
و باز چهار قطه آب از دست چپ بخکيد اول  
سدره المنتهوا دوم درخت طوبى سيم آدم  
صفوا لله و از چهارم حوض کونش باز چهار قطه  
از زنج بجکيد حق تعالی چهار چيز آفريده شد  
اول بار دوم خاک سيم آتش چهارم آب  
باز فرياد آمد که ای نور جيب من چهار چيز بيا  
فريدم بنگر تا که امين لا اختيار کنی يا نور محمد  
و ای نور حقایق تو کيست نور محمد جواب  
جواب داد يک بنده خوار توئی و يکی از من بعد از  
نور محمد گفت ای بار چه میکنی گفت هر چه مراد من باشد  
نور محمد گفت بنگر چه عيب دارم با د گفت عيني  
دارم نور محمد گفت تو از بنده کيست گفت تو هم را مي بيني  
و بجکيد ترا غي بيند با د گفت اين نور محمد است غفر الله  
بنده و عيب نيت پر با د گفت شهادان لا اله الا الله  
و شهادان ان محمد رسول الله و شهادان

علی

علی و تو الله و بيند در آمد سلمان و حلقه بنده کی  
در گوشه که در قيد عباد و بعد از آن نور محمد آواز  
داد که اسلام عليك يا آب آب بزبان حال گفت  
عليك السلام يا نور محمد پر نور محمد گفت چکا  
ميکنی گفت هر چه مراد من باشد کن ميکنم نور محمد گفت  
ای آب خدای تو بنده کان را بيا فرياد و امر کرد  
ايشان تا چهل نايگانان هم در توبش ويند  
و يکاي شوند آب گفت يا نور محمد تو بگر عيب ندارم  
نور محمد گفت بنده و عيب نيت و خدای عيب نيت  
او سيز ايمان آورد گفت شهادان لا اله الا الله  
و شهادان ان محمد رسول الله و شهادان ان علي  
ولي الله پس آب سلمان شير و دين محمد  
در آمد و نور محمد با آتش گفت ای آتش چه کار میکنی  
آتش گفت اين نور محمد هر چه مراد من باشد کن نور  
محمد گفت بنده را بر شما را و نيت بنگر بخور عيب  
داري آتش گفت چه دارم نور محمد گفت کشته  
تو آيت و قوت و جنة تو بالهت آتش گفت



موعید نداری نور محمد گفت بنده به عیب نیست به عیب  
 غایت آتش نیز ایمان آورد و کلامش را دقت گفت و بعد از آن  
 نور محمد خال را آواز داد گفت اسلام علیک ای خال  
 خال گفت علیک السلام این نور محمد خال هم در حال  
 آرزوی بی حجت نیاورد خال گفت شهادت لای اله الا  
 الله و شهادت محمد رسول الله و اشهد ان علی  
 ولی الله و کرمی که تکرر در دین و کرم و خلق  
 بنده کور کوش کرده پس نور محمد خال را در پیش  
 و بر و فرو رفتی او را پدید پند خال را در کنار رفت  
 و گفت ترا اختیار کنم و ترا یار کنم و بیج آدمی  
 ازین چهار نام در بهت نیست و آنانی که خال بازند  
 ظالم اند و بی رحمانند و آنانی که آبی پذیر جان  
 دارند و آنانی که با دیده متکبرانند و آنکه خالین  
 میکنند و دجیمانند پس نور محمد خال را بنام  
 کرم چنانکه و بجه آدم را از خال آفرید و از خال پرور  
 و باز شد خال فرو برم و باز از خال پرور آدم  
 بحکم آنکه منها خلقناکم و فیها نعیدکم  
 و منها نخرجکم تادیه اخروی و دیگر فرمود که اللهم

الرحمن

الرحمن الرحیم و خلق من ذریه من البرکة  
 یعنی سر مبارک حضرت محمد را از برکت آفریدم و  
 خلق آنکه من البعثة الا شهب یعنی پنبی  
 محمد از غیر شهب آفریدم و خلق الله اذ به  
 هذه البعثة یعنی کوشش محمد از پوشیدن عبوت  
 میکرد و خلق شفیع من الشیخ یعنی هر چه  
 حضرت محمد را از بیج آفریدم که دایم ذکر میکند  
 و خلق الله فیه یعنی زبان حضرت محمد را از  
 آفریدم و خلق الله قلب الاخلاص یعنی دل محمد  
 را از اخلاص آفریدم و خلق عقده لقوته یعنی  
 و ابروی محمد را از قوت آفریدم و خلق یکل  
 من استخاوه یعنی هر دوست محمد را از سخاوت  
 آفریدم و خلق کجه من المشک الجنة یعنی  
 کوشش مبارک محمد را از مشک حبیب آفریدم یعنی  
 خلقه من الغسل الجنة یعنی خلق حضرت محمد را  
 از غسل حبیب آفریدم و خلق الشعر من اثبات الجنة

یعنی سوره های مبارکه از کیهان هفت آفریدیم و خلق  
العظام من الکافون یعنی العظام من الکافون  
ان حضرت به ان کافون هفت آفریدیم و خلق اقدم  
من هباته یعنی قدمای که حضرت به از حجت  
عبادت آفریدیم والله اعلم

وحیت که بامتان خود کرای باران و اید رسد  
وای محبتان بخدا و نرجهان که من حبیب و رسول و م  
و بر من مرکب است و بچاک علی بر مرکبانه نیت و من  
که در دنیا بودم همیشه در یک آخرت بوم اکنون  
شما تفرقه و دنیا چون مجله می دهد و از کار با  
آخرت غافل می باشید که پیشانی خواهد کشید  
و از شیاطین سودمند که اکنون هاجرت باید  
خیر باشد در دنیا بکارید و آخرت مورو کنید تا  
شما بخیر و خوش بگذرد و بدو و لعب دنیا فریفته  
که با وی صفت آفرینش نور پاک صفت پیش  
و حلالی و غیر و مکرر باشد و چون قضای آید از وی  
بگذرد ازین دنیا با نور و ایمان و شکر کام در بهشت  
در آید و در این نور نام تمام است و بطلد عود کرد

چنانکه

حکیم شده و چون بیدار شدم بنسبه از درون  
طایفه خود بیرون آوردم و خود را پاک کردم  
و آن بنسبه را در سوراخ گذاشتم و تقسیم کردم  
نماز را دادیم و برخواستیم سوار شدیم و از آن  
خرابیدون آمدم قصه من این بود القصه  
شاه و الیت با حضرت گفت بیا بگو که ترا چه  
پیش آمد دختر گفت ای اعلی سرخه ای چه واقف  
پدر و مادر در همراه پیغمبر استقبال بیرون رفتم  
آمدیم در این خرابه اندک تفستق کویم و چون  
ساعتی نشستم خواب بر من غلبه کرد خواب رفتم  
انک ساعتی باز بیدار شدم از رویه خواب شدم  
دیدم نایاکی بر من رو دهد و چیز بر من بود که  
بر من خفه پاک کنم در شکاف دیوار دیدم بنسبه  
دیدم گرفته خود را پاک که آن حالاتی که بر من خفه  
پاک کردم حال من شد که چیز اندرون من رفته  
چنانکه نشستم بلرزه در آمد چون مدت دراز گذشت  
خبر را با هر چه دیدم این را از اقوام و خویشان



خود بهرمان داشت تمام ماه تمام شد در روزائیم  
 بمن رود و این پسر از من متولد شد و از من  
 خیال رسید و او را کنه پیچیدم بر دم در محراب  
 گذاشتم و او را بخدا سپردم یا علی سرگزشت  
 من این طور بود انصاف شاه و لایت  
 انصار بر اطلب که انکشت خود را با انصار داد  
 همچنانکه دختر دیده بود گفت این انکشت را میبوی  
 و در کنه سوراخ میگذارد و بنید را بر کشته میآورد  
 پس انصار که اسم او را بدو در رفته آورده بدست  
 شاه و لایت داد حضرت گفت ای دختر کنه خرابه  
 و کنه سوراخ را میدانی گفت بای شاه مردان  
 گفت برو کنه بنیبه که خود کنه بدست خرابه پاک  
 کو به بیار دختر باز رفت بآن خرابه بنیبه را اندید  
 خاتم شاه و لایت را دیدند که در کنه دیوار شکاف  
 فته شد و کنه بنیبه را اندید پس خاتم حضرت را  
 بخدمت شاه و لایت آوردند شاه و لایت  
 گفت بای غرض من این بود تمام دم بدانند

که دست

که دست حرام بهرمان دختر ز سیه پس  
 مردم گفتند صدق یا علی الفقه احوال دختر  
 و اسد چنان بود که مظلوم شدند و حضرت  
 موباه صیغه خوانده و دختر را با انصار داد و لایت  
 برادر سیه افتد حج و حستان بمادر برسد  
 و الله اعلم تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

راویان اخبار و اقلان آثار چنین روایت  
 کرده اند که در زمان جناب پیغمبر صلوات الله بر نبی  
 بود یک فرزند داشت چند مدت اوقات صرفی که  
 و قصه تباری شود و آن چند مدت روزگار بود  
 صرفی که و مرد بهر حال پیرزنی کرد و از او بسیار  
 باز آرزو داشت که خواب هم به بیند کنه نبود لایت  
 رفته در پیش جناب پیغمبر سلام کرد و گفت یا پیغمبر  
 خدا چندین روز کار عمر خود صرفی که بیک دختر خداوند  
 کرامت کرده و از ناز نعمت خدای پروردگار تا قاتل  
 شوم رسید و او را شورش داد و چند مدت ساله  
 بشوهر اوقات بسری برده تا آنکه وفات کرد و در غم

زیاده شده و بنا را فی در باله من بکنارم  
 زیاده تاب ندارم باز آر و میان خواب  
 آنم نمیشود جناب بیغمه که فرمود ای پسر  
 در وقت که خوابی بخوابی که بخوابی و وضو  
 باز و هر رکعت نماز بکنار احد یکبار  
 و قل هو الله احد بار بخوان و سلام به  
 و بعد بخواب تا او را به بینی چون بفرمود  
 رسول صاعقه آمد تا او را بخواب دید چه دید  
 که آتش در سرا و فرو گرفته و میخست و با عظیم  
 در و افتاده و در شما و بایها بزخیر آتین کم  
 و بسته و دهنش را خون و ریم میچکد و در بان  
 حال دید و خست بر و مستول شد و گفت ایما که  
 ازین عذابها که تو می بینی بیچیت گفت  
 ایما که در خوابان این عذابها که می بینی کنایه به من  
 بد آنکه سبب سر و ختن آتشت که من سر بسیار  
 به و دهنه آرایش که من از برای نامحرم و خوفی

که دهن

که دهن میریزد سبب آتشت بزبان شهر  
 نخواست از ریه و ناستر گفته و رنج اندیده ام ایما که  
 آنکه بزخیر بسته اند سبب آنکه دهن شهر  
 به وقت شهر مردم دادم و آنکه بایها لا بزخیر  
 سلاسل کشیده اند سبب آنکه بیضا شهر  
 بخانه مردم رفته ام ازین بلا گرفتار شدم و آنکه  
 دار و عقرب بینم از آنجهت سبب آنکه که شعله  
 بکودکان که مردم دادم بی رضا شهر و باو شهر  
 باشو بر خیانت داشته ام ایما که میبینی بزخیر و  
 پیش حضرت شفاعت من در خواه زنده زنده زنده  
 احوال مرا به پیغمبر رساند شفاعت آنحضرت از کنایه  
 من از شهر من بکنار و از و خست خواب بدار شدم  
 علی القیاح بوخت تمام دست بر سر گویان و سینه  
 زبان آمد بخیرت جناب بیغمه گفت کاش با خیال  
 که زبان راست در بیاید و گفت یا پیغمبر خدا هیچ  
 عذابها با و دیدم از برای خدا فرایم بر سر حضرت



بطلب شوهر که زن فرستاد و او را آوردن  
حضرت گفت ای مرد شفاعت من بیا از سقیم  
ضعیف در گذر و از و راضی شو که مرد گفت  
ای بهترین خلق و خدا من از و راضی نیستم که  
زن سلیقه بود و با من خیانت چه چیز نیکی  
ما را بخانه که نتوانم از و راضی شوم رسول  
فرمود خدای تعالی چه هست و رحمت را دوست  
داده هر کس رحم کند خدا نیز بر او رحم کند  
باز حضرت گفت بنا بر این طریقی شفاعت در خوا  
نکام و ناچار راضی شد و بفر گفت بیا و علی  
تامن آمین بگویم باز آمد و گفت اختیار است  
حضرت گفت ازین امر شوهر خدای زمین است  
مرد را بد شد و گفت خدایا تو عالم هستی و انصاف  
هر چند گناه او بسیار است آقا ایا من از سقیم  
در گذشتم بر چه غرض است رحم کن چون مادر بخانه  
رفت شب خواب رفت باز دید که دختر او  
روزی رحم بهشت با او بود در خدمت او بودند

و تاج

نار و راضی شد

و تاج سگله مجبور بر سر نهاده و حکم بهشت  
پوشیده چون مادر خود را دید گفت ای دختر حالت  
چگونه است گفت ای منم که خدا ترا از سقیم و ضعیف  
و هچنانکه شوهر من مرا ازین بند برآید او را  
از عذاب مخارج برآید و او را بیاورد ای مادر  
در بهشت و رحمت خدای تعالی مرا بخشید و خداوندان  
بهشت بمن از راضی داشت ای مادر زنهار که این  
خبر بر زنان دنیا برسان و بگو دنیا هر کس باین  
طور شود و غم را راضی شد و نماز کند و خدا را  
در نظر دنیا و هر چه عذاب گرفتار خواهد شد  
تمام شد **بسم الله الرحمن الرحیم**  
روایت است که شخصی بر پایه بود و خواهرش  
که حج رفته که شخص در رنک معظنه بویه و مرد  
با ویانت بود ده هزار تخفاه آورد و بپوشید  
و چون حج رفته باز آمده رفت در خانه که مرد در ده  
اهل رسید و گفتند آمد و رحمت خدا رفته زن  
دختر داشت پرسید که من فلان مردم امانتی بستم

۲۲

ویند

چند گفتند با خبر نداریم و جمیع اظهار شد  
 که شخص در تنگ شد بر خوف و نزد مجاور  
 رفت و اظهار مطلب که و حافظان جمع شدند  
 گفتند او مرد صالح بود امیخت که از اهل محلات  
 باشد ولیکن چون ثلاثی از شب گذشت بر سر  
 چاه زمزم رفته و آواز زن که چون جواب دهد  
 بگویند صاحب فلان امانتم امانت مرا چه کوی  
 آن شخص سه شب بر سر چاه رفته هر چند سدا  
 جواب در نیامد باز نزد حافظان آمد گفت  
 هیچ جواب در نیامد حافظان تعجب کردند  
 و گفتند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 مبادا که این شخص از اهل خرخ باشد ای مرد  
 بشام برو به بیایان که او را بر صوت گویند  
 در آن طحطا جای است چون ثلاثی از شب  
 بگذرد بر سر که جای رو بآنک بزیج که ای  
 فلان مرد من صاحب فلان امانتم اگر جواب  
 اگر جواب

جواب و بیدار بگو که امانت مرا چه کوی که مرد محرم  
 فرموده ایشان عمل نمود و بدان بیایان سر نهاده  
 تا بر سر چاه رسید و آواز کوی و همین در شب  
 اول صد آنکه جواب لیلی صدای صاحب امانت گفت  
 ای مرد تو صاحب امانت بودی و در بابت و تقوی  
 بدین بلا گرفتار آمدی که شخص گفت که مرا قمر  
 واقارب در خراسان بودند و از ایشان خواهر  
 که هم وقت آنکه ایشان نکر دم حق تعالی مرا ازین بلا  
 گرفتار کرد و اندید بدانکه های ترا در فلان موضع  
 نهاده ام و با فرزند نگفته اکنون ترا فرزندم ازینجا  
 نشان ده تا مالی خود را بستانی ای مرد رفت  
 و نشان داد حق خود رسید و آن مرد عزیز  
 و ایشان مطلب رسید و حضرت رست  
 پناه فرمود که شخص که خواهد وفات کند باید  
 کار بکنند که این سه از هم سایه او بگویند که  
 خدا رحمت کند البته گناه او عفو خواهد شد  
 و دیگر آنحضرت میفرماید که در چیز موجب عفو



اولی که بر غوثی تن دعا کند و بر مسلمانان  
 نکند و دم که در مسجد رود و رکعت نماز  
 تحیت نکند و چهارم که در قبرستان گذرد  
 و بر اهل قبور سلام و فاتحه بخواند پنجم شخصی  
 در سایه مسجد باشد روز نبرد نماز نکند ششم  
 عالمی که در مقامی فروز آید و مردم مسلم دنیا شوند  
 هفتم که بمکه یا مدینه رود و اجابت نکند ششم  
 جوانی که خود را ضایع و بغفلت نکند لانی و هم شخصی  
 که منع و تنگ بود و سایه مفلس باشد او را یاد  
 نکند **بسم الله الرحمن الرحیم** تمام شد

**بسم الله الرحمن الرحیم**  
 روایت است که شخصی اندک خدمت جنات و  
 آمد گفت شوقم بسیار کشید که فرزندم بمکه  
 فرستم که کلام الله را بیاموزد و او را چه نزد  
 حضرت گفت که ثواب کلام خطابی نهایت است  
 و فضیلت بسیار دارد در ساعت جبرئیل

الله

آید و گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند  
 و میگوید هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد  
 و همچنان باشد که در بارج که دعوت می آید  
 و هزار مسلمان را طعم دانه و هزار برهنه را  
 لباس پوشیده و هر خانه که یک عشر قرآن خوانده  
 شود که خانه روزی که نخواهد شد و هرگز بلا  
 و مصیبت طعم خلقی بایست آن نخواهد رسید  
**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام  
 علی ائمه خاتمه محمد و آله و اجمعین

قولی المصلین الذین هم علی صلواتهم ساقون  
 بدانید ای مسلمانان که خدای تعالی پنج نماز را  
 در پنج وقت قرار داده که هر مکلف خود را واجب کرد  
 نیکو است و گفته است وای بر آنکس که در نماز  
 کاهلی کند روز قیامت خدای تعالی او را طلب کند که بنده  
 کان میکند نماز خود اول ثوابی که برده ثواب پنج

و اول عقوبتی که میکند عقوبت نماز کند یعنی  
 اگر نماز قبول حق نشود و یک پنجم صدقات و خیرات  
 و عملهای صالح قبول نمیشود و زبان آید ایست  
 بنده ۴ در خروج اندازید نعوذ بالله من غضب الله  
 ای مسلمانان بنشینید از غضب خدا و در کور و روز  
 قیامت اولین و نیلست و غارت ملک الموت  
 که بر همه جانداران میرسد و کبر بیان جمله میلند که کل  
 نفسی الفقه الموت یعنی هر نفسی چنانچه مرگست  
 و شربت مرگ بیاشیر اند تلخت و غارت ملک الموت  
 بدست چه بر یا خواجه و کلا در کار صحت چه بر جاهل چه  
 نوا که همه در کار صحت و الله اعلم  
 سوال غیرت که کز پنج تن که در زمین آمدند کرامت الهی  
 نه بدر بود و نه پیرایه ای اند و یکی خوا سیم نافر صالح  
 چهارم کوسند که قربانی عوض نماییل بود پنجم عصا موسی  
 بود که حق تعالی از برای موسی فرستاد

جواب آنکه  
 مایه

روایت  
 رجوع

روایت صحت که عبداللہ ابن مبارک  
 نقل کرد صحت که در سال احرام بستم که حج بروم  
 و طواف خانه کعبه کنم و سیله نشد تکالیف سال  
 بجد و جهد بسیار احرام بستم و کبر الی زبانه  
 بیمار بیمار بود و چون فافله حج شد که بروم  
 بروستم و کینه زر بود که در کتف با نصد شقال  
 طلا بود بروستم و متوجه بازار شدم که شتر  
 از برای سفر حج بخرم و سباب حج درست نمایم و در  
 بازار می گشتم و قضا را بخیر رسیدم دیدم رفی  
 نشسته مرغ مردی که در میان خال افتاده او را بر آ  
 پاک میکرد و مخفی میکردت که کسی کتف مطلع نشود  
 و من در نزد او رفتم گفتم که بر چه این مرغ مرد  
 پاک میکنی مگر خیال خود را دار کتف زنت گفت  
 ای مرد برو و ما بحال خود بگذار و چند روز بعد  
 می نمود اظهار نمودم آخر الامر سوگند داد بخدا  
 عالم حال خود را با من بگو کتف زنت گفت چند ما  
 سوگند دانی بدایا آنکه من سترام و سه دختر لای

۲۹



درم  
کوچک دارم و سینه ام شورش و فوات یافت  
و بنده شانه روزی که با فرزندان خود  
چیز خورد و من بجهت طلب طعام بیرون  
ام و بغیر ازین هیچ پیدا نکردم میخوام که این  
مرغ مرده چیزه دیگر نیافتم میخوام که این مرغ را برپا  
کند تا دفع کرسنگی ایشان بشود چون کار را بجا آورد  
خوردن هیچ چیز بر محلالت چون این حکایت  
و اسرار از آن ضعیف شنیدم موی بر تن من برخواست  
و تنم بلرزه درآمد و با خود گفتم که کدام عمل است  
این جماعت سلامت خواهد بود بلکه گفتم که این  
مرغ مرده را ببیند که بعد ازین بر تو دردم خواهد بود و فلان  
خود را بالا بردار تا آنچه تو از من رعایت کنی که نفقه عیال  
تو بشود و سگید را باز گفتم و بگویم زنا در دامن او  
که در علوی خوشحال شد و مرا با خود و بطرف بازار  
رفت که در زیارت خود بهم رساند و من بمنزل خود آمدم و رفتم  
چرا موقوف گفتم و در خانه بعبادت مشغول شدم تا آنکه  
قافله مراجعت کرد و من تا بعد از رسیدن بجهت اشتغال حاجیان  
از شهر بیرون رفتم بهر کسی که از ایشان ملاقات کردم  
گفتند یابن المبارک خطا را در که همراه ما بود و در فلان

محال

محال و فلان مکان و فلان موضع بودیم که  
نگاه شش سوار بیرون آمد و گفت بستان  
این زره که در محل وفات که بمن پرت بود من  
نیز بستم و آن شش سوار خال خال از نظر من  
غایب شد از بالا آواز آمد که یابن المبارک با خود  
در سال خوابم که تار و زرقیامت چون این نداشتیم  
تجرب کردم که سوار این چه باشد تا آنکه شش بجهت  
رسالت را در خواب دیدم که فرمود ای مبارک سوار  
و کلاه بآن روزی که در محل ضرورتی است لطفی  
کهی و یاد دای و همه سخت و رنج بمان دای حق  
حق تو را بگو که بر صورت تو خلقی کوه و فرشته که تا  
از برای تو گذارد و سال خوابم فرستاد برای تو بمان  
صحت تار و زرقیامت اگر تو سال حج نروی ضرور  
نیت نشوی و نیکه کن ملک برای حج خواهد کرد  
و چون از خواب بیدار شدم و حمد الهی بجا آوردم  
بجهت این خیر که نسبت علوی کردم و عمل من بر کعبه  
بود که در حق قبولی

ع

دیگر از حضرت امام جعفر الصادق علیه  
 روایت است که چون روز قیامت قائم شود خلقان  
 نیکوکاران و بدکاران در عصا قیامت جمع  
 شوند منادی ندا کند که ای خلق اولین و آخرین  
 خاموش باشید که حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و آله که پیش از این بگوید همه خلقات  
 چون این ندا شنیدند گوش و گوشه بکلام  
 آنحضرت دادند آگاه آنحضرت بر بالای منبر آمد  
 و آواز بلند گوید که ای جماعت هر که امروز حق نعمتی  
 یا چیزی بر من بود باشد بیاید تا من بمجازات و  
 مکافات آن قیام واقفم نمایم پس خلایق تمام آواز  
 بر آوردند که یا رسول خدا بدو عاودیم و بدو عاودیم  
 نعمت و احسان ما را بر تو تواند بود بلکه نعمت ما و  
 منتهای تمام از خدای تعالی و رسول خدایت نسبت  
 همه خلقان پس آنحضرت گوید که هر که یکی از شما  
 بر اینست مرا منزل و جای داده باشد یا بر خیزد  
 جامه داده یا کمر بند یا سیرک و تشنه را آب  
 داده و حق همای که را بجا آورد بر خیزد و  
 پیش من آید تا مکافات خیر آنچه کرده از من بیاورد  
 پس جمعی

پس جمعی که از ایشان این امر صادر شده و دنیا  
 نسبت بفرزندان آل عبا بر خیزد در طلب مکا  
 فات و مجازات آن کلمات و کلمات است  
 از حضرت عزت خطاب آید که یا محمد مکافات آن  
 این جماعت با قیامت هر جا که خدای منزل بدو آنحضرت  
 رسالت مندر در موضع بهترین که ماه که خوف  
 جای داده ایمانان تا میگویند نان و بهر که بهر  
 پیغمبر نان دادند و آنکه علم طاعت که بکنش از انوار  
 که در کفر و بی ایمانی از هر نان که نان دادند از هر  
 خدای که از صراط مستقیم بگذرد زبا بر محمد علیه السلام

شرح معبران این امر صدر شده  
 در دنیا





چنین روایت کرده اند که آمده گفت که چون حضرت محمد  
بنام در پیش من چنین بنمود دیدم که خانه روشن  
گشت و نور مشک عسیر بر خویشت و بانگ فرشتگان  
شنیدم و چون از من جدا شد خدا را سجده کرد  
در میان هر دو کتبی او نوشته بود که لا اله الا الله  
محمد و سوره الفاتحه چون رسول هفت روزه شد  
ما در بعد ابو طالب را به بلذت هر تادیر شیر و مسر  
و نام حلیه بود و پدر مصطفی از ولادت او نجات  
یافت و هر ستاره در دل حلیه چنانکه بنویسد و شفقت  
بجا بود که با فرزندان خود مکرری و هر روز پسر خود را  
بشایف فرستاد و از آن فرستادی تا یکروز محمد گفت  
یا انا که کجا اند برادر از من ماور گفت بشایف رفت  
اندر گفتم چرا مرا با ایشان فرستاد حلیه گفت ای  
خود من ترا فرستادم آنگاه حلیه محمد را بایشان  
فرستاد و سفارش کرد که چون محمد نان و آب  
میخواهد باو زود بدهد آنروز شکر شکوه و شرف

آرید

او

آرید و چند بیرون آمدند یکفرسنگ راه رفتند  
حومرغ سفید در هوا آمدند و محمد را در میان  
ایشان بر بودند و به هوا بردند و فرزندات  
حلیه باز گشتند و پیشوا را آمدند و گفتند که  
محمد را در هوا غرق آمدند بر حلیه بانگ بر گشت  
و محمد و محمد کی باز بر سر آمدند که فرمود آنگاه حلیه  
هر که بودند بطلب محمد رفتند و بر او دیدند در  
پرسنکی بازی میکنند گفتند که ترا با آنها آورد گفت  
حومرغ سفید از هوا آمد و محمد رفتند و بدایبها آوردند  
در میان بازی با حلیه یکی بر سر زانوی من نشسته و یکی دیگر  
سر کتبی یک گفت که یکی آن شخص این است گفت  
آنگاه حلیه بر سر من نهاد و شکافت و طشت زرین  
بنهادند و دل مرا تاب با کین نشسته تا هر چه اندر بود  
باک گشت و بعد چهره من دیدند و آنکاه دل مرا بجا نگاه نهادند  
و در هر روز به سینه من مالیدند و چنانکه اول هر روز  
و چنین گویند که ابو طالب بشام بود یکشودان  
سختن از حسیب و نصب پرسیدند گفتند چو روزی

۴۸  
بنام حلیه

چندی ویرا گفت تا کی میزنی برادر زانی تویت  
که از درویشان چیزی میخواهد و خود را سخن میگوید  
گفت که هرگز رسول از کسی طلب نگوید بشی  
ابوطالب را خشم آمد و از شام بازگشت و عمار آمد  
از برای محمد یک دست رخت فاخر و راورد و عمار رسید  
دید که کودکان بسیار جمع شدند باز میبندند و کودکانی  
سبزافروندان و نمناک نشسته ابوطالب را نزد هر که میخواست  
نزدیک رفته دید که محمد دست از شتر برآورد و رخت  
ویرا در پیوسته و سر دردی او را دست کشید و چیزی  
بداد داد که بخور محمد پیش گرفته و کودکان را تکلیف  
گفت که بیایید نان بخورید ابوطالب گفت تو بخور  
که از بر تو آوردم محمد گفت یا هیچ برکت نمیخورد که تنها  
چیزی بخورم و باریان بر سر نهاده اند که کودکان  
باری نان نخرند گفت ای کودکان این یک تخم نان  
رسد و از رخ و نان بر دست بنزد حلیه و در غم کنانست  
و حلیه دید که محمد رخت فاخر پوشیده و نانی در دست  
و الله حلیه گفت یا محمد که بتو نان هست گفت خواجه  
حلیه گفت آن عتم تو بود و چند محمدان است که عتم می  
بود و من بعد ابوطالب هر جا که رفتم همراه خود

و یکی بود

گفت از طرف حجب عبدالله گفت نهای محمد کلام است  
خاکم است که در اثر او یا چند سال را است و میرا از  
یا قوت سرخ و تن او از سیم و تن او از نور سطر  
نوشته سطر افروخته که بسم الله الرحمن الرحیم  
و در سطر حیم نوشته که الحمد لله رب العالمین  
سطریم که لا اله الا الله محمد رسول الله  
علی و آله الله عبدالله گفت دیگر بگو طرح  
بهشت چه نوع است و درختان میوه دار که در  
همیشه میوه دارند بانه حضرت گفت میوه بهشت  
کم نمیشود و هر که نرزد دیگر بگو که بزرگترین آنجا  
که است که گفت درخت طوبی است که اصل او از طلا  
و چوب او رحمت و شاخ او از زرد سبز و برکت او  
از زرد و میوه او از لؤلؤ و کنگر و درخت را بهشت است  
و هر شاخه و درخت بهشت و در بهشت جانی نمائند  
که سایه آن درخت نباشد گفت راست گفتی دیگر  
بگو که بهشت اقیانوس حضرت گفت خیر میگوید  
باشد دیگر بگو زنان هستند بانه حضرت گفت

۶۷

...



معاشره و میبایست که حضرت گفت بلی دیگر گفت  
بارگشت یا نه حضرت گفت بارگشت و خوش خط  
که موقوفی نیست بهت و جای دیگر راه نداده عبدالله  
گفت احوال قیامت را بگو حضرت گفت چون روز  
قیامت شود آفتاب و ماه سیاه شوند و ستارگان  
ریخته شوند و باسماں بی نور شوند و دریاها برهم  
خورند و زمین از شرق و غرب دامن شوند و چنان  
که از زمین پست بلند باشد و آنگاه اسرافیل میبویسد تا بگوید  
معه جمع شوند و زنده شوند و در صراط مستقیم حاضر شوند  
و قیامت در صحنای بیت المقدس می باشد و دیگر  
بگوید که بیا صراط حضرت حضرت گفت پل درازی او  
پانصد سال است و هزار سال بلند و پست و راه  
و از نو بار یکتر و از شمشیر تیزتر عبدالله گفت خالق  
چه نوع میروند حضرت گفت خدای تعالی نور بر فرستد  
مؤمنان را از صراط بگذرانند و بعضی افغان خیزان  
بگذرند و بعضی بدو رخ میافتند و عبدالله گفت  
صحنای آخر چند صحنی باشند هر راضی صحنی نیست  
در آن صحنی چه پل از سال باشد و صد بیت صحنی  
گفت صحنی

گفت صحنی مؤمنان چند صحنی صحنی کافر  
چند صحنی حضرت گفت صحنی مؤمنان صحنی باشند  
و دیگر کافران باشند بلطف خود میارند و مؤمنان را و نیست  
یا نه نیست برید و غرض عیان بدو رخ اندازند و در سخنان  
می آیند ملک میگرد بصورت خود و اتفاق کنند که او  
بگشاید تا غواط جمع شوند و آنگاه عبدالله گفت چون  
روز قیامت شود اول سر از زمین برود و زنده  
شود حضرت گفت من باشم اول کسی که حرکت  
در پیش من باشم و اول کسی که در برشت را میزند  
من باشم و آنکه پیش از جمیع انبیاء امت خود را برشت  
سازم اول کسی که در صحن را میزند ابله است  
که منافقان بر سر را جمع شوند و صحن رود عبدالله  
گفت دیگر بگو که زمین آسمان برهم خورد و یانه  
حضرت گفت زمین و آسمان برهم میخورد و سور  
اسرافیل میسر و ملک الموت روح اسرافیل  
قبض کند خطاب عزت در رسد کای ملک  
الموت جان دارد و دیگر زمین آسمان مانده است

مرکب

۲۸

سجده

کوی بخواند و ناله و دانی که کسی نمائند صحت خطاب آید  
 که بجزرت و جلال انصاف خورده ام که تلخ تر از عسل جان  
 بر تو برسانم حال ادراک فکر باشد و غزای قل در محفل  
 تنوع فیرد می کند که اگر خلایق عالم بشنوند هم از صدای  
 او بچنان شوند و بعد از این که اراده می کنند  
 اول است اقبال از نه کنند تا صورت در صورت و صو  
 چهار شایسته شایخی از مشرق و شایخی در غرب  
 و شایخی در زیر عرض و شایخی در تحت زرق  
 روی هم در صورت و چون صورت و در صبح هم  
 در غالب خود کنند عبدالله گفت صدق یا رسول  
 الله مطلب من این بود که گفتی که و بگو واد باش  
 که من بدین تو اختیار کنم آنکه از صدق و راست  
 گفت که بشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد  
 رسول الله و اشهد انی ولی الله جمیع تالبا  
 که همراه او بودند هم مسلمان شدند و میمودان

تالی

تالی بسیار خور و در و عبد الله علیه السلام حضرت  
 حضرت محمد ص اندر شد داشت تا روز مردن  
 و این حکایت از دنیا یا کار مراد تا در  
 محشر تمام شد  
 بسم الله الرحمن الرحیم و به فتوحین  
 انوار ایمان اخبار و ناقلان آثار و طویات  
 شکر شکر شکر بین گفتار چنین روایت کرده اند  
 که چون روز خضاب پیغمبر با محمد المصطفی ص الله  
 به مسجد آمد که نماز صبح ادا کند با اصحاب که بسیار  
 از طفلان بکوش که حضرت رسید که حضرت  
 فرمود که به بیند این چه صلیت اصحاب دوید  
 دید که پیشتر محراب طفلان که پیچیده آنجا نهاده  
 حضرت که طفل را بر داشته برده بدایره و نام او  
 عبدالله که نشسته القصه را به او از بزرگ که تا به وقت  
 سال رسید تا حضرت او را فرزدی قبول کرده  
 سعی بسیار که و امزد که عبدالله به ملا حبس  
 و حبس کردند در فکر درشت خواندن مشغول بودند



الفقه بهمه ایسان میکنند تا آنکه علم فضل  
 از حد گذشت و در مدینه همه فاضلین بود که باو  
 علم بر نزد الفقه جناب یغض الله عنهما از دنیا رحلت  
 نمود عبدالله از داغ فراق حضرت از خانه و در دیوار  
 میکرد چندانکه مردم از گریه و بختل آمده بودند  
 و مرده مان او را منع کردند عبدالله گفت ایستادن  
 مرا منع میکنند که من تاب مفارقت آن جناب ندارم  
 الفقه بیکه فقیه گفت بیا برویم بر سر تربت جناب  
 پیغمبر ویم زیارت کنیم عرض یا قبر رسول افتاد و نیز رفتند  
 تا بر سر میدان مدینه رسیدند کسرت عجب دیدند  
 و پیش رفتند دیدند که مردم جمود با مسلمانان گشته  
 میکردند که جمود مسلمانها زمین رو و میخواست  
 که زیر جامه او را بکند چرا که در میان ایشان در بود  
 الفقه در آن محل عبدالله قدم در پیش نهاد که غیبت  
 دین محمد است لغو از جانب جمودان نه گفت  
 ای نایاکان ترا چه شد که زیر جامه مسلمانها میگذاری  
 و دست بر دوشته روی جانب عبدالله که گفت اگر غفر  
 میشود بسم الله پس عبدالله دید و دامن همت بر کرد  
 بان جمود

بان جمود دست بر کشتن فرو کوفت و آن جمود  
 بر نحو پیچید و عبدالله او را گرفته بالا کشید و زمین  
 زد و گفت الله بخون علی مدد جمودان بطریق  
 نه نافی کردند از کنار غور بردار جمودان فغان  
 بر کشیدند و هجوم کردند و آن جمود نایاک را بدست عبدالله  
 خارج کردند و یکی نایاک ملعون بزنان طعن بر عبدالله  
 کشید و گفت تو حرام زاده شدی درت نه مروت معلوم  
 تراست بستاند که تو پیغمبری با این فوج میکند  
 که من پیغمبر محترم محمد کی پر داشت عبدالله این  
 گفتار از ره و پیشان و پیر مرشد پس عبدالله  
 دست قبر را گرفته بر سر روضه حضرت سید کاظم  
 آمدند تا در راه بقینم گفت که من مکرر حضرت  
 محمد نبستم قبر گفت نه روز صبح و عصر  
 و تربت که و با حنین باین مراتب رسید و ترا  
 بفرزنی خود قبول کرد پس عبدالله این سخنان را  
 شنید و غمگین شد و گریه کنان بر سر تربت حضرت  
 پیغم صلوات الله علیه و سلام که گفت یا رسول  
 عبدالله برای ترا شهادت آمده و عجب عقده در کار افتاده

آزاده که بر فتوح بر شما توقع دارم که بر من  
ظاهر شود که حرام زاده ام یا حلال زاده تا که در وقت  
بر دل من رفع شود پس که به بیمار سر قبر گفتم  
حضرت نهاده و از خواب غافل گشته و دیگر که قبر که حضرت  
نافله مشک کشته شده و قد مبارکش نمایان شد  
حضرت پیش آمد و در عهد الله را پاک میکرد و میزد  
میگفت ای عبدالله صبح از دروازه بیرون رو  
بر سر قبرستان بقیع بنشین که در آنوقت تابوتی  
از غم بیرون میآید و از پیش تو خواهند گذشت  
و جدا از آن شش زن پیدا خواهند شد و زن بلند  
قامت از آن میان جدا خواهند شد و پیش تو خواهند  
آمد و نان حلوانت خواهند داد خواهی گفتن که کام  
اندر بر ندیده و شیر از پستان مادر بخوره بکیر این  
نان حلوان را یک فاخته بخوان چنان این سخن بگوید  
دست از دامش بکیر کند تا مکن که او مادر تو  
تا احوال بدست بگوید ای عبدالله که حلال زاده ای یا  
حرام زاده معلوم شود پس عبدالله از خواب بیدار  
بوی مشک غیر بد بوی رسید صلوات بر محمد و آل او

و از روی

بسم الله

۳۱

و از روی پیغمبر بیرون آمد و صبح بجهانب بقیع شد  
و بر سر راه داشت و چشم انتظار از پشت کاه  
دید که سر دروازه تابوت بیرون آمد و به عبد الله  
الحی بکسر صوت و از عقب میآید پس عبدالله  
از ابوجهل گذشت پس از یکدیگر با هم گفت که باشد  
که من انتقام او را بگیرم چنانچه در وقتی که ای بکر بنی نضیق  
جای پیغمبر نشسته بود و از خلق بیعت میکرد گفت  
عبد الله او را بیعت نکرد و الله را بیعت نکرد پس  
فقرت و تابوت پیدا شدن و یک زن بالا بلند  
از آن زنان جدا شد و بیعت عبدالله آمد و گفت ای  
کام از پدر ندیده و پستان این نان حلوان را پس  
عبد الله این نان حلوان را گرفته و دست برده  
و امن این زن را گرفته گفت ای مادر سنگ دل  
مرا زین بی رحم بر جانم نیدانزی رحم بر حال  
فرزند خود نکنی و دل مرا زین و غیر بر رخا  
من کن که از سیل روزگار فلک نشنم گفت ای  
ای عبدالله دست از دامن من بردار زنده



که من دختر بکر و شوم ز نکهت نام تو را بد نام  
 مکن و من میرم بیستم که بی پدر زاییده باشم  
 و چون میرم پاک بیستم که شوم از دم روح قدس  
 باز آوردم باز کو تاج کوفه زادم که من سرگزشت و  
 نکهت نام بر چندالتما سو که عبد الله قبول لک تاج  
 بسیار جمع شدند آنادول که وقت خلافت اجداد  
 بود اجداد آدم را فرستاده و اینان را برده اجداد  
 برده و گفت ای عبد الله باین طریق با دختر  
 مردم مزاج کن و دست ازین دختر بردار عبد الله  
 گفت لا اله الا الله که این کار منست و حرف  
 رسول خدا و روح من خواهد شد القصه عبد الله را  
 بآن دختر سیوا که ند بردند بر مسجد رسول خدا  
 گشت که این مسئله تحقیق کند و شکل را کشید  
 مردم بسیار سجد جمع شدند آنادول بکر خورشید  
 مقرر که که دختر را برید و بخت بد بیند که دختر  
 یانه تا بدانیم حق بجان بکیت دختر انجالت  
 ز غلام

ز غلام ز غلام در هم ز روعه که که مراد نام  
 مکن که خوشان و برادران مرا ملاک میکنند  
 یک شما بگوئید که او دختر بکر است چرا که اجداد  
 ازین مسئله عاجز نیستند مگر آنکه شاه و لایق باشند  
 تا لا حاضر نیست که با عرض غایب و حال عبد الله  
 را بجهت پیارم تا که حق تعالی او را ازین ویرت  
 براند پس شما این قدر بگوئید که این دختر بکر  
 پس از آن روز طبع و بیانی کوهی تا حق دارند  
 اجداد بکر گفت ای عبد الله بیا از بیعت شامه رات  
 برگرد با من بیعت کن تا ترا خلاعت دهم و این دختر  
 که برو عاشق شده بتوبه هم عبد الله گفت حاشا  
 که سر و زور در قلم درین راه با یکجهت ما فیم تو کانت علی الله  
 اجداد فرمود که اجداد عبد الله را بیای در بیرون  
 دستهای او را قطع کن و دیگر تا تحت بجان بکیت  
 مردم نه بیند و عبرت گیرد پس عبد الله را با لک  
 از مسجد بیرون آوردند به یای درخت بردند مردم  
 بسیار جمع شدند و غوغا زدند و افتاد که کافران

۳۲

آشکار کردید عبدالله را مناجات کرد بخدا که خداوند  
 تو میبوی عالم از تر و الحقیقی ای بکر نعره زد  
 که حسن و حسین حاضر شدند و گفتند ای علی که  
 غم مخور که خدا باور فقیه است و بعد از آن جلاد را  
 گفتند یک ساعت درخت از او بردار تا پدر بر درخت  
 را برسانم آنگاه لام حسن اینجا است و حسین  
 رفت تا عقب حضرت امیر بمنزل عقیل خبردار  
 کند و لام حسین زود رفتی بشاه و ولایت عرض  
 کرد شاه و ولایت بردارد دل سوار شد و خود را  
 بیک زود رسانید عبدالله را گرفته برد  
 آورد و گفت این دیوانی که تو میانی بر سر منبر  
 رفت و خطبه مشتمل بر حمد اله مجا آورد و در خرابی  
 طلب کرد شاه و ولایت گفت ای امیر آنچه در فضل  
 احقر به پیش آمده به همراه پیغمبر و جنگ رفته بودی  
 بیان کن امیر گفت یا علی در آن وقت که همراه  
 پیغمبر رفته بودم برگشته آمدم سر راه کربانی بها  
 ضعی آورد و حضرت امیر بود و خرابی بودی  
 و من به خرابی رفتم در سایه دیوار بنحو اول رفتم  
 تمام شتم

چشم

ایتم آنکه دعای او سبب اجابت شود چشم آنکه او  
 در دعای حاجت طلبان نصیب میشود آنکه است که در یک  
 وفات بود اول آنکه سخت کرد و اندر سر کار است  
 ویم آنکه عید سیم آنکه در وفات کند آنکه  
 که در وقت باشد اول آنکه بانی در غم و اندوه بود تا روز  
 و ماه است سیم آنکه نور بر روی تابان شود سیم که  
 او را غلب بود تا روز قیامت اما آنکه ۴ که در نماز  
 باشد اول آنکه دعای تعالی بر کبیر از قیام و مشا و  
 میتوان چنانکه عرضات هم بر کبیر و وی نکران باشد  
 و بعد از آن او را بدو رخ برسد ویم آنکه او را حجاب  
 و شعار باشد سیم آنکه نظر رحمت نگاه نمکند  
 روایت است از حضرت رسول ص که چون روز قیامت  
 شود میروند آید از فرخ کفری که سر او با کمان هفتم  
 باشد و هم او را در زمین حشره از ترس تا مغرب فرود  
 میکنند و دعای قیامت به کمال اجواب میشود آنکه



جبرئیل میآید میگوید ای حضرت چه مطلب درسی  
گوید که پنج ایام را بمنوایم اول پنج سال است که  
نماه را سیم خرمال را چهارم را کشته را پنجم کای  
که در مسجد سخن دنیا گفته باشند پس پنج سال است  
چنانکه بگویند و این پنج سال را روایت صورت از حضرت  
رسول است که هر که بخندد در یکی از این پنج سال که فراموش  
کرده باشد بیت المعجوبه و عشق را بفرماندگار آید که آید  
و عشق را مشغول را بفرماندگار آید و عشق را مشغول  
را بفرماندگار آید و عشق را مشغول را بفرماندگار آید  
یا اگر غم نان یا پوشش چنانست که غم نان یا پوشش  
آید که اگر غم نان یا پوشش چنانست که غم نان یا پوشش  
ای غافل دنیا و آخرت بر بیان چه مصیبت است و ای غافل  
بر افعال عاقل بر سر چه نماز سلام کند لغت کند خدا  
او را از آنکه بخار و فتنه عیادت او را از آنکه بخار  
تدوین و او را از آنکه بخار و فتنه عیادت او را از آنکه بخار  
که از آنکه بخار و فتنه عیادت او را از آنکه بخار

و صحیح و فرقان پس وی بر کسی کامیاب نماند  
مگر چه که در غایت یقین است روایت است  
که هر که یک مرتبه تکلیف بر بی غماری یعنی که حتی بفرستد  
در شمع نهد اگر ترک نشود و اطاعت کند  
فیها و اگر مرتبه تکلیف کند اگر ترک نشود  
بهر سه مرتبه لازم بهتر و اگر نه بکشد او را  
الایب الم و اگر کمال از نفعش باشد  
قتل واجب است اگر مسلمان را که باشد و اگر کافر  
بیشتر قوی باشد و غایت نماز غایت شود  
درگاه عاقل و باطن باشد زیرا که جنون مریض  
انعام باشد اما در وقت نماز حبس باید باشد  
شود اگر روز شود و اگر نه امر از شوم  
روایت است از فضلاء و ائمه شیعه است  
از آنجا که بابت غفلت و غفلت و غفلت

چنانکه غسل الحاضه و كشيده و متوسطه بچشم غسل  
 ميتت كنند غسل ميت ميتت و غسل سنتي ميتت  
 آنجا نكودن نمیشود از حضرت امام موسی کاظم  
 منقول است كه هر كه وضو بپايد برای صبح گفتار  
 گفتار آن شب ميت و اگر نماز شب بپايد گفتار آن شب  
 روز ميت و حضرت فرمود كه چشمها بپايد در وضو  
 كه شايد نه بيند چشمهای شما با تشنه و خشك  
 مرويت از حضرت رسول ص که اگر كس نهد چشمها  
 و ركعت يا چهار ركعت بگذارد هرگاه ادا كنند كنز عباد  
 و اجبت در كردن او تا محشر كه آنها حطه خواهند  
 كه چنانكه گفته و بيان آوردي پس از آن محبوس ساخته  
 در روز پنج اندازند تا آنكه كره كره كنند نماز پاك شود بعد از آن  
 بيرون آرند در سبب وضو مرويت كه مرويت  
 نه در رسول الله و ملا چند از او پرسيد از چنانچه آنها  
 يكي اين بود كه سبب چيست كه وضو واقع ميشود  
 يا اين چنانكه موضوع كه روحت و دستها و مسح سرت  
 و حال

و حال آنكه اين موضوع كه تطبيق فرستادن باقى اعضا  
 جسد حضرت فرموده كه چيز و سوسه كردن شيطان آدمي  
 كه كنند را بخورد چون نظر در رخت افتاد آب روی  
 او رفت پس برخواست و بپاي درخت رفت از دم  
 او خطا بود كه كه بپايد كنند از آن درخت  
 چيد و خورد از امر ارت كنند آنچه در لباس او كنند  
 بود از جرات پس آدم دست خود را بر پشت  
 نهاد بگريه افتاد پس چون خدای تعالی تو را اول  
 قبول كرد و فرمود كه در رخت او از آنكه اين حرام  
 بر آدم حال خجاست باری تعالی هلال كرده و علم  
 نموده كه اين چهار موضع را بشویند بپايد بپايد  
 چشم نظر كرد بر كنند و دستها چيده و مسح سرت  
 بود كه دستها بر سر والديه و كمره كه و پاها بچيست  
 اين بود كه رخت بپاي درخت ديگر مرويت  
 كه چند تنان مسلمان چند پادام رضای پرسید



که سبب چیت حفرت در جواب او گفته که سبب  
وضو که رو دستها باید شست و مسح سر و پا  
باید که آب وضو دست بشوید که بگویند بر طرف  
شود چرا که بنده در وضو دست پروردگار خود قیام مینماید  
باید باین موضع پا پاک کنند چرا که ظاهر ملاقات  
کنند که اگر الکافین را پیش نشان رسد از برای جبهه  
و خضوع و تسلیم از برای دست برداشتن بروی  
آسمان و پشت دستها در حالت سجود باشد که  
و انگشتان در وقت قنوت حرکت دادن و مسح  
سر و پا کردن از برای آنست که اینها ظاهر بندگی و  
براقبله اند در حالت نماز در سبب غسل  
مرویت که جمیع موی آمدند پیش و پیر خدای عز و جل  
که سبب چیت که امر کرد خدای تعالی از برای غسل  
و امر نکرد از بول و غایط حفرت فرمود که چون آدم کثرت  
از درخت چیت خورد و در شربت موت بهنجار گردید و

مویهای

غسل

مویهای او حرکت کردند که بخواهند چیت شد و از آنجمله  
نزد که جمیع موی میشود این غسل بر آدم واجب گردانید  
تا کفاله کفالت او شود تا طهارت او و زینت او  
بود و لذت دیگر را و از آنجمله فرمود در وقت نزول  
منه پس واجب کرد خدای تعالی که غسل و قنات  
منه و واجب کرد خدای تعالی بر زیت آدم و غسل از برای  
تأیید قیامت و بول از برای آنست که آدمی  
میباشد اسند و غایط از جهت طهارت که نمیشود  
این فرشتگان واجب کرد گفت که است گفتند  
باز گفت یارسول الله سبب غسل جنابت  
چیت فرمود که چون موی نیت غسل کند حق تعالی  
در برشت کوشلی بنالند که غسل جنابت  
قیام کرده است کواه باشد که من خدایم و اندوالمیان  
باشم او را از آیه زیاده که هم هر موی که بدن آدم است  
بزار حشر و زلزله را حشر را حشر که هم در زلزله حشر

۵۲

بلندتر گردانم و چون به بستان آنها رسیدند  
هم گفتند صدق الله و صدق رسول الله با ایمان  
آوردند که ایشان لا اله الا الله و استشهدوا  
بمحمد رسول الله و شهادت علی بن ابی طالب  
مرویت که امام امام علی بن ابی طالب  
علیه السلام فرمود که سبب غلبه جناب است  
یا کینه و کینه نفاق است است با آنچه او میسر  
از جناب است بگوید و آنست که آب منی بیرون میاید  
از بیخ هر موی که در جگر است پس در اجساد  
از بیلی شست و چون جگر و به تخفیفی در بول  
و غایب آنست که در کثرت آفات بهم میرسد  
و جناب است از شوق بزرگ است که واقع میشود و بلا  
و غایب الله فرمود و منی از شوق مردوزن  
و اینست که اگر کسی که در شستن موی

در غسل

در غسل جنابت عمداً الله مورد آتش محبت  
سوال کردند از حضرت امام جعفر الصادق در باب  
غسل میتی که در زیر پیرون بیرون از و نظرها  
که خلق شدند از حضرت امام حکایت  
گفتند بپدر خود شنیدیم که گفت غسل است از برای  
آنست که چون آدمی بمیرد آب منی که از اندرون  
او است بیرون میاید بر تن او چون آب سرد  
به میتی بنفشه از جا هر که است بگذرد چون کافور بریزند  
از جا هر که است که بر تن میاید از بالا میوبندند  
چون آب خالص زنده نماید بیرون شود روح  
تازه شود از آن خندان میشود مرویت  
از حضرت رسول خدا در بیان غلبه آنست  
که انصار همیشه کار میکنند و آب میکتند و در  
ایشان بدو میشود چون روز حشر شود مردم



از بعد ایشان مثلاً می شود بی غیره امر که در فعل  
 چنانچه که بگوید و بگوید یا که باشد و اینست که هر کس  
 بخدا تعالی شکر را در هر روز که در هر وقت که باشد  
 بماند که نماز و مسجد افضل است چه اگر در  
 مسجد ملائکه نزول دارند که داخل ذکر شما شوند  
 شد و شمار ایشان را دیدند تا قیامت  
 روزی امرایی نزد رسول خدا آمدند گفت یه  
 سوا الله بیدرو با مردم فدای تو با من مردم باد  
 نشیم و از مدینه حرم و قاهره میستیم که هر جمعه فتوایم  
 بخدا بیعت حاضر شویم و دعوت جمعه را در  
 نیام با اهل و عیال روم و ایشانرا خبر دهیم تا آنکه  
 ثواب دریابند حضرت فرمود که چنانچه روز جمعه  
 افتاب مرتفع شود و دو رکعت نماز کن در رکعت  
 اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق  
 در رکعت

در رکعت دوم قل اعوذ برب الفلق و هفت مرتبه  
 و ذکر قنوت یک صلوات بر اوست و سلام  
 دهد و هفت مرتبه آیه الکرسی بخواند تا ثواب  
 روز جمعه را دریابد و تحقیق آنکه خلاصی که بر کنیز  
 زمین و زبانت مرابه نبوت فرستاده که هر روز  
 و نمونه که در روز جمعه این نماز را بخواند و من ضامنم  
 که او را بهشت برم و روزی حضرت در مسجد  
 نشسته بود با اصحاب خود گفت ای یا الله چه بداند  
 که شما را دعا می نمایم کنیم که هر دو روز و مرضی که  
 افتاد ضرورتی اطلبانید و حضرت امیر مسلم  
 گفتند یا ایها حضرت فرمود هر که در روز نوروز  
 یا آنکه بگوید تا لیله روز چهارم که آید آب  
 فی رات باید صفت بر داشته بگوید و در جای  
 پال بریزد و سوره فاتحه کتاب و آیه الکرسی  
 و چهار قل و انا انزلناه هر یک هفتاد مرتبه بخواند

حضرت

و رفقا که مرتبه الله اکبر و لا اله الا الله بگویند  
 و مفاد مرتبه صلوات بر محمد و آل او بفرستند و هفت  
 روز پیش ناستا بخورده و تحقق کند خداوندی  
 که مرا برست خلق کند یا میگویم که جبرئیل گفت  
 که حق بر دلها ارکس که این آب را بیاخته  
 هر دردی و مرضی که بر بدنش باشد بپزد و آن میکند  
 و اگر فرزندی که نداشته باشد این آب بخورد  
 حق تعالی فرزندی که امت کند و مقصود حاصل شود  
 و اگر در چشم و درد سر باشد و کرم معلوم باشد  
 یک کدو زمین کبر شود و سوسن شیطانی و در ده  
 از حضرت امام جعفر الصادق مرویست که  
 موطا کرده است حق تعالی بر قبر حضرت امام حسین  
 چهار هزار قبر درشته زوایله و غبار آلود که بر آن حضرت  
 کعبه میکند تا روز قیامت و هر کس که زیارت کند و کعبه  
 کند برای آن حضرت و حال آنکه آن حضرت را شناسد و امام

واجب

واجب العطا یا و اندک فرستگان مشاوت است  
 کند تا بمنزل برسد و اگر بیمار شود بغایت او بر  
 و اگر جمیع شهر میوه است و تشیع جهان او  
 تا روز قیامت و آمرزش خواهند و حضرت مجتهد  
 فرمود است که هر که خواهد که مسکن او در بهشت باشد  
 پس و آنکه زیارت مظلوم و پس حاضران  
 گفتند یا این خدا مظلوم است و فرمود این حاضران مظلوم  
 حسین است که در کربلا ظلم و ستم خواهد رسید و هر  
 زیارت او و هر روز شوق با او از بلند از راه گوشت  
 رسول خدا و علی و فاطمه و حق تعالی او را برساند و بهشت  
 بر فاقته بایده از برای جمع کعبه بخورند تسلی است و  
 پیغمبر و فرمود که دنیا بجهنم از چیرت بعلوم علماء و علم  
 فرات فرمایان و دعای فقر و بچانه گان که نجات  
 و شش ساله آن حضرت محمد و روز در مسجد  
 حاجات خود گفته که ای سرستان بیادیند که طین و نواز

۵۵



مشهور که در میان کلمه بر روی پاهای شوق و در دست  
 طنبور باشد از آتش و نفتا و فلز فرشته بر بالای  
 سر او ایستاده و هر یک تیر از آتشین و در دست  
 دارند و بر او میزنند که حال اغدا و خوش خواهی  
 کن از قبر لاله و زنا کنند چینی محسوس کن  
 و در فتنه و سازد یکم چینی باشد و الحشر  
 فرموده است که اگر یکدیگر هم و یکدیگر برکنگ کسافی  
 که این سلسله در دست برینند و نیت که مقدس مرتبه  
 با آن در خنده ناله و در روز قیامت مسلط گرداند  
 بر او بعد هموار که هر یک فاند کوه باشد  
 و عرض کنه قدر به فرسخ باشد و کسافی که این  
 سلسله دارند نگاه کنند چنانست که هیچ دلار کلاه  
 نماند مگر در حضرت حضرت رسول خدا آمد  
 گفت یا رسول خدا من چه مقدار فریاد آید  
 که مقدار سلسله از تو برسم پس آنحضرت فرموده  
 که سواهای

که سواهای <sup>۵۶</sup> بگو آنقدر گشت چه چیز بر کن  
 از آسمان و چه چیز وسیع تر است از زمین و  
 چه چیز ضعیف تر و ناتوان تر است از بیستم و چه  
 چیز کم تر است از آتش و چه چیز خنک تر است از  
 زمهریر و چه چیزی نیاز تر است از دریا و چه چیز  
 صلیب تر است از سنگ آنحضرت فرمود که سواهای  
 نوره ستان و افشان بر کن تر است از آسمان و حق  
 وسیع تر است از زمین و هر رخی که ضعیف تر  
 از بیستم و هر صی که متر است از آسمان آتش  
 و محتاج بودن یکی که خلیل و هر صی که  
 خنک تر از زمهریر و بی نیاز تر از دریا و کافر  
 و مود آنکه بخدمت رسول خدا آمده اند فقیر  
 چیت فرموده چیز است که حق تعالی عطا کرده است  
 ملک را اینده که نزد خدا که هر کوه باشد و آنحضرت

فرمود که حق تعالی اخلاقی را از خاک زمین آفرید  
و پستان و فقرات و مناسط را از خاک برشت پس  
هر که خواهد در عهد پیمان بخدای تعالی  
باشد باید که فقیر کرامی و الله و حق تعالی  
فرمود که فقیران چنان دعا کنند و اگر فقیران دنیا  
توانند بر ملاک شکی و آنحضرت فرمود که اهل ایمان  
در دنیا باقی اند و موت فقر و آخرت فقر  
منقولست که هر که بگوید لا اله الا الله محمد  
رسول الله علی و آله حق تعالی خلق کند  
از نقشب و نور چشم که جواب داشت یکدیگر در پیش  
و یکی در مغرب هزار سر و سر روشی و روزی  
چون که فرشته میاید قیامت و اقلاب میگوید  
بر خیز و از خاک برشت شو تحقیق که از حجاب  
حشر نشو و عذاب جهنم نجات یافته و صحبت  
زن آنحضرت فرمود که هر که بر سر زن بخندد  
برای اوست

برای اوست و حسن چون خود را ببوسد  
برای اوست و حسن چون بغل گیر کند  
برای اوست و حسن و آیه جوشور برای او  
چهل حسن چون غل حجاب کند حق تعالی  
خلق کند برای او سیصد ساله و هر قطره از آب  
غل جوشور تسبیح کند برای او در روز طلب  
آمرزش کند تا روز قیامت و از جهت اوست  
کند تا قیامت مگر تعالی و از آنحضرت  
که است که حق تعالی در کرب او قرار نداده بلکه  
آنکه درخت برین باشد و دیگر آنکه درخت کردن  
کاو باشد و دیگر فروختن غلام و کینز بقتل و آن  
حضرت منقولست که جماعتی هستند صورت حیوان  
یسا از عذاب ایشان بسیارست تا قیامت  
مردیت که حضرت رسول خدا باین معنی



گفت هر که در حلقه عالم نشیند برای آنکه بگوید  
یا کبیر و ضبط کند و ترصیت برای آنکه آنرا در کتب  
نظار بندد و هرگاه بر روی عالم نشیند بر پشت  
که در آن خواب دان در آن چشم و فریضت  
که هر که نظر کند بر روی عالمی و شکر کند سید عالم  
حق تعالی فرشته را بفرستد طلب آنرا و فرشته  
تا قیامت و بداند که خواب کردن علماء بهرست  
از عبادت نلوان و هر که با عالم نشیند  
کند و دنیا گوید یا با نعم نشیند که و اخیرت در پشت  
خواهر و زیانید و حضرت رسول الله نقد است  
که در آن خواب و آنکه در پیش علماء از آن اخیرت است  
و حضرت رسول خدا فرمود که نظر کند بر روی عالمی و  
کرد و حق تعالی خلق میکند ازین نظر کردن و شد  
که در پیش فرشته حکم کند در پشت طلب آنرا و شد  
تا قیامت فریضت که هر که بر روی خلق یا کبیر

از عالم

۵۸

از عالم خواه آن عمل کند یا نکند فریضت است  
که هر که بدید عالمی بر روی گوید یا بدید فریضت است  
و اگر که با عالمی مصافحه کند گوید یا با من مصافحه  
و هر که با عالمی نشیند کند گوید یا با من نشیند  
که باشند و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
که هر که روزی بار بگوید لا اله الا الله محمد بن  
رسول الله علیه و آله در روز قیامت میاید  
روی او با قدر شب چهارم میبرد و حضرت  
رسول او فرمود که بکنار او بنشیند و در آن  
از قدر و ضعیف سوالات و فریضت است  
که سوالات کنند و ضعیف شنوی پروردگار عالمی است  
و حضرت رسول او فرمود که شکر و غیر از آن  
بغیر آن مرسل است او عالمی و روی او باری تویم کیا  
سجده است که چهارم سوالات که پنجم است

ششم جماع بسیار کوفه و حق تعالی رحمت  
 کند بر جماعتی که در حالتی وضو مسواک کنند  
 و حضرت رسول افریده که درین راستوا کنند  
 که درین راستوا کند و درین راستوا کند و یکبار  
 با مسواک به شصت از هفتاد نماز به مسواک  
 و حضرت محمد صلوات الله منقول است که هفتاد  
 نجات روز اذان بگوید بنویسد برای آتش هفتاد  
 و هر که که ازان بگوید بهشت برای او واجب  
 شود و پنج نماز فریضه اذان بگوید از  
 روز ایمان و اخلاص حق تعالی پیامزد کفایت  
 گذشته او را پیامزد و حضرت رسول صلی الله  
 فرمود است که هر که که حق تعالی آیتها را نگاه  
 دارد و یاری آنکه شهادت باشد و هم آنکه مؤمن  
 باشد سیم آنکه در روز جمع و شنبه و سه باشد  
 و لیضا فرمود است که سعه کنید ازان بخیزد ازان  
 گفتن

گفتن بطلا و نقد و فرمود است که چون چهار باشد  
 که نماز جماعت منعقد تواند شد هرگاه جماعت  
 نماز گذارد افضل است از آنکه تنها گذارد هرگاه پنج  
 هرگاه بقدره نفر باشند و اگر یک اذان باشد  
 و آنچه مؤمن گوید گفتن شهادت در وقت  
 جان کند زبان او سنگین شود اگر یک  
 اقامه را بگوید مثل آنکه روی او سیاه شود  
 و حضرت رسول افرمود است که هر که کند  
 که در سایه بخشد روز محشر سایه نیت مسایه  
 عرض الهی یکی آنکه امام عادل باشند و یکی  
 مؤمن که وقت نماز حفظ کند و یکی آنکه خانه  
 که پنجاه آیه قرآن خوانده شود حضرت رسول صلی الله  
 فرمود است که نماز جماعت گذارد زیادتی را الله  
 بر نماز که کند الله بقدر صد بیت نماز  
 فرمود است که نمازهای حق تعالی نماز صد بیت که در روز

۵۹

یا  
تبع

یا  
تبع

یا  
تبع

یا  
تبع



و بعد از آن بنشینید و ذکر حق تعالی که هرگاه که بنام  
جماعت حاضر شود میگوید حق تعالی برای او برکاتی  
رفتن و آمدن و حد و محو بر طرف میکند و در جمعه  
بایستد که در آخرت فرموده است که سید بزرگ  
روزه بار و زجر هفت و فرموده است که روز جمعه  
غسل کنید کنان و خطای او کفایت او شود  
فرموده است که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار  
ساعت میشود و آزاد کنید و آزاد را از آتش  
و فرموده است که غسل جمعه کفایت کنان او میشود  
تا جمعه دیگر و فرموده است که هر کس که در قیام عزاب  
نکره نمیشود یا یکی از ماه رمضان مرده باشد و یا یکی  
از آنکه در روز جمعه مرده باشد اگر غسل جمعه را  
ترک کند بیرون عزاب یک اشرفی تصدق کند و اگر  
کسی روز جمعه غسل کند برای او است اجر او و تصدق  
و فرموده است که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی  
و زن مسلمانی و از حضرت پیغمبر منقول است  
که مسجد خانه پیرین کاه است و فرموده است که بپنجه  
که امت من

۶۷

که امت من در وقت نماز داخل مسجد شوند و ملا  
ثمت و مال از مت بمردم میکنند و چگونه ای برید  
که او ملعون است و فرموده است در سوال خدا که سخن  
و نیائی بگوید حق تعالی عمل او را ایستاد و او را عطا  
و نابود گرداند و فرموده است که هرگاه جمعی بجز  
آیند و سخن و نیار مسجد گفته شود که اگر  
مسجد باشد میشود و از ایشان شکوه میکنند  
شکایت میکنند میگویند بارگردد بدست که حق تعالی  
دارا فرستاد که ایشان را هدایت کنیم و هر  
مجلسی که فرموده است که هر کس در مسجد حرامی  
روشن کند و اقامه کند آن جایی روشنست و هر کس  
برای طالب آمرزش او بخواند و اگر کسی در مسجد  
حصیر در مسجد بینداند هزار فرشته بجهت  
او طالب آمرزش خواهند تا حصیر پاره شود و حق  
رسول افروخته که در نماز کردن عاصیه بر سر بندید و عا

۶۸

۶۸

ان خصوص در روز جمعه و نور که است نماز با همه آیه هجرت  
 بهشتی نماز و عمامه و حضرت رسول ص فرمود که  
 که اگر کسی روزه و ده فجر و شادی است یکی در وقت  
 افطار کرد و یکی ملاقات کند یا حضرت پرده کاغذ  
 فرمود که هر که در روز روزه و از روز و خدای تعالی  
 نور تر است از یوسف که فرمود است که هر که روزه بخورد  
 بر خاندان خود سرف کند سال دیگر کناه بر او نشود  
 و اگر پست و ناه مبارک بمیرد در قیامت که بیاید کناه ناله  
 فرمود است که روزه دار هر که با سفر افطار کند فرشته  
 کان صلوات صلوات بر محمد و آل او میفرستند و طلب  
 آمرزش تا قیامت تا از چیز خوردن فارغ شود  
 فرمود است که هر چیز را اگر گوشت و رگه بد روز  
 روزه داشت و خواب روزه و عبادت است و سحر  
 گفتن روزه و در مثل اینها کردن در روزه است  
 فرمود است که اگر مثل فکر آخری کنید و کناه و بوی  
 نوبه کنید و آنکه است که کناه بگویند و فرمود است

سرور

که در در راه و اشیاء و دای کناه نوبه است فرمود است  
 که چیزی نزد حق تعالی محبوب تر است و ستم است که اگر  
 بالرونیانی و اینها که و نوبه کند حضرت فرمود که نوبه کنید  
 و اما امید بینید و باز حضرت فرمود که نوبه کنید و اما  
 میباید که نا امید شده در کلاه حق تعالی از رحمت الهی  
 نروا و هر است و فرمود که تعجیل کنید در نماز کلاه  
 پیش از آنکه وقت نماز بیرون رود و نماز فوت  
 شود و تعجیل کنید در نوبه کردن پیش از آنکه مرگ  
 در یابد و فرمود است که نوبه کنید و حق تعالی  
 پیش از مرگ و حضرت رسول ص فرمود که نوبه  
 فقر منت و بای افغانی میکند در روز قیامت  
 فرمود است هر که در میان مردمان زینت است  
 نزد حق تعالی در قیامت و فرمود است که نوبه  
 فقیر از اخلاق و اوصاف متکبران است فرمود است  
 که فقر و زنا و زینت که از خدای تعالی فرمود است  
 که بر چیز را که نیست و کلید بهشت نوسان دستان و نوبه  
 و فرمود که زنا که در آن است راه سعادت و ناله

نماز و روزه



دست آنت که برای زنا کردن چهره را بر دهنده یا آنتنه که نگاه  
 دهنده و نزدیکی نمود آورد و زنا یعنی چشم آنت که بزنا نافرمان  
 نظر کند و هرگاه که زنا کند بیک مرتبه سببه آنست که عبادت  
 بقتل رساله او را حبط و نابود گرداند و فرمود حضرت  
 که شرک و زبردت بخدا سوگند گناه عظیم ترین است ازینکه  
 مردی لطف خود را در رحم زنی دیگر گذارد که بر او هلال  
 نباشد و حضرت محمد رسول خدا که هرگاه کسی روی  
 پیرا از روی میل بیوسد حق تعالی او را از آتش جهنم  
 عذاب خواهد نمود که هر چند با ابراهیم و عیسی و موسی باشد  
 فرمود که هرگاه پیرا از روی میل بیوسد حق تعالی  
 در قیامت بر سر او نجام کند که آتش باشد و جنان باشد  
 که مایه خود را زنا کرده و جنان باشد که هفتاد دختر را کرده  
 تا قصه کند باشد و قیامت را ندیده جای او در تیره تاریک  
 و از آن جفتهم عقب و بار و عجز همیشه بکنند  
 و حضرت پیغمبر رسول خدا فرمود حضرت که هر که در دنیا خرم و بیایا  
 مدد در آخرت شراب و بهشت مخمور و بیدار که وقت  
 شام خرم بیایا مدد مشرب کند با شیطان و عجز و عیلا  
 نت و چون صبح میشود واجب است بر او غسل کند و بوی  
 کلاه بپوشد

در دنیا خرم و بیایا

که از جنابت غسل میکند و فرمود است که خمر خنده  
 چنانست که بت را سجده کند و فرمود که خمر  
 بیک شام باشد آنست که بلات منات و عزای بت را  
 گرفته و فرمود است که شراب الخمر است و بت  
 و هرگاه که خمر بیک شام پس به تحقیق کاف و شک است  
 جناب پیغمبر فرمود که بگوئید پدر و مادر خود را  
 کنید و چه خواهی برادر کسی و سرگزشت مخفی ای بدید  
 و بگوئید که هر که عاق و الدین و الله روی بهشت را مخفی ای  
 و بدین و از آن منقول است که خمر و خمر حق خشنودی  
 پدر و مادر و حرم و فرمود است که هر که صیاح کند و او را پدر  
 و مادر باشد و از و راضی و خشنود باشد کثرت شود پیش  
 بر روی او در عای بهشت و هر که شام کند پدر  
 و مادر از و راضی نباشد در عای آتش کشته شود و میشد  
 برای او و فرمود است که نیکی که پدر و مادر  
 خود را که کفاله کنان آن ایشان میشود و نیکی  
 کنید پدر و مادر خود و از ایشان آزار نمکنید

در دنیا خرم و بیایا  
 ۶۲

بدو است که حق تعالی شما آزار میکند در قیامت  
 و منتهی است که اگر یک چوب به پدر و مادر خود بزند  
 بعد از موت را نمی بیند و حضرت امام جعفر  
 الصادق فرمود که از پند کردن از شما فرزند خود را  
 بهتر است از آنکه هر روز یک صاع تصدق کند و بگوید  
 فرزند بر من بغض است و هر که نظر کند فرزند خود را  
 مثال نظر بغض است و فرمود که هر که از آن  
 فرزند حایل است از آنست که خرج و خرج خوردن و  
 با ایشان برات بجات از آنست که خرج و کرامتی تا  
 فرزند بکشد بلکه بدست فرمود که هر که بدست  
 را در دست کار و فرج گویند بیکس داخل است  
 نمیشود فکر که شادمان و خوشحال گردانیده باشد  
 و فرمود که هر که تواضع میکند برای خدا تواضع  
 کند حق تعالی او را بلند مرتبه میکند و اگر کسی ناکند  
 و فروشی کند حق تعالی او را پست مرتبه میکند و آنست  
 و فرمود که هر که نیت میکند آنکه هر چه بخواهد  
 یکی تا آب آسمان برافتم و یکی تا طبقه هفتم زمین برسد  
 و آن تواضع

تواضع و فروشی کند حق تعالی او را بزرگوار کند  
 باشد که داند که حاکم هفتم و اگر تکلم و بزرگوار کند  
 حق تعالی او را بزرگوار کند و او را پست مرتبه میکند  
 هفتم آنست که هر که تواضع کند برای  
 تواضع کننده کانتها بدو شما نیز برای ایشان  
 تواضع کنید و به پند تکلم کننده کانتها بدو شما  
 نیز تکلم کنید و از آنحضرت منقول است که تواضع  
 اصل اینست که ابتدا کنیز مسلمانان که با تو ملایم  
 کنند و حضرت رسول خدا منقول است که تواضع  
 و عافیت از بلاها و جزو صحت سبب آنست  
 و خاموشی از ریت ترک کردن هم نشین سفید  
 و به عقلان صحت و فرمود که هر که در دنیا  
 سیر نمود و شک نداشت که آخرت همیشه گرسنه باشد  
 و فرمود که هر که در دنیا کم بخورد و آخرت همیشه سیر  
 و هر که در دنیا سیر نمود و حرام خواهد بود  
 و هر حقت فرمود که زنده گردانید و دنیا خود را بکیم  
 خوردن و کم خورید و کم خوابید و پاک گردانید

۶۳



و اما آنچه بگویم تا نظر کنی بر عظمت و بزرگواری  
خدای تعالی آنحضرت منقول است که گفته اند  
بسیار است ظلمت سبب تاریکی قبر است و لعنت است  
بر و در کار عالم در هر روز هر که در دنیا بخندد  
در آخرت همیشه خواهد گریست و ستوجب هزخ که  
و خندیدن بسیار است که شیطان و انگشت  
که فرج ایشان و حضرت رسول ص فرمود  
که دیدن بیمار مرتبه اول واجبست و فرمودست  
که عیادت کوفه واجب و لازم است بعد از سه روز  
حضرت فرمود هر که بدین بیمار رود و وقتی  
که بیرون رود یا بگوید هزار فرشته و طلب آنست  
میکنند برای باز که فرمودست هر که بدین  
بیمار مسلمانی برود بیست هزار رفیق خواهد بود  
و عیادت کنند فرمود در رحمت پروردگار  
فرمودست که عیادت بیمار آنست که دست  
بپوشانی او بگذارد و بر سر کمال و چگونه  
و ایضا

در این باب

فرمودست که هر که از خیر است بر چهار قسم  
مردن علما و مردن مالداران و مردن امرا و مردن  
فقیران اما مردن علما پس از خیریت در دین و  
مردن مالداران حسرت و پشیمانی برای ایشان  
و مردن امرا و فرمان نمایان کنند و اگر بایستد دنیا  
بسیار است که آنحضرت فرمودست که هرگاه  
عالم بمیرد که میگویند برای او آسمانها و زمین  
و ساکنان آنها تا هفتاد روز هر که سبب مردن  
عالم شود کین نکند و او منافقت از حضرت  
دیگر منقول است که قبر جوهر است از چمنهای بهشت  
و گوشت از کوههای خورشید فرمودست که هر که بخندد  
در قبر چمن میشود سبز و قدر عقاب از رخ کشته میشود  
و قبر او منیر گردد مانند ماه چهره و فرزند آدم آید  
که عذاب قبر چگونه است و عیش و دنیا بچکار آید هرگز  
لحظه از عبادت غافل نشو فرمودست  
که قبل از آنکه بمیرد از منزلت های آخرت در مسکن  
قبر عذاب بکشد و بعد از آن بر او دشوار گردد حتی

صبر رسول صومعه است که صبر کنید در نزد مصیبت چنان  
تصدق که شایسته است فرموده است که صبر کنید که حق  
تعالی بآن وصیت و فرارش خود هر که که آنرا حفظ  
کند حاجات یابد هر که که در صبر ضایع کند مال که دیده  
و فرموده است که حق تعالی حضرت موسی را وصیت کرد  
که ای موسی که راضی شو و بقضای من صبر کنی و بر بالای  
صن و شکر نلنگد بر نعمتهای من پس طالب کند و در کار  
پیرا سوای من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با خوابیده  
که چند کیندارم نشینم و کان با خوابیده گفتن یا رسول الله  
که چند حضرت گفت ماله الله و تو انکار اند فرمود  
که چهار چیز است که عمر از یاد میکند یکی ترویج که خواستگار  
بی نهمه و دختران باکرانه و عیم غل کردن با یکدیگر سیم  
خوابیدن بر پهلوی چپ چهارم غروب سب و در سحر  
و فرموده است که کفاح در آوردن مردان و بی زور  
وزنان بی شوهر را از غلامان و کنیزان خود را اگر چه  
ایشان فقیران باشند و حق تعالی اغنیب میکند اندایشان را  
و حق تعالی صاحب عجب و داناست و حضرت رسول  
فرموده است که ترویج کنید زنی که بسیار زیاده پند

در چند

در چند سیاه باشند و زن بسیار زیاده هر چند  
که مقبولت بهتر است هر زنی که حسن و جمال  
داشته باشد و زیاده فرموده است که بدترین  
شماره باندند و در غریب برادرشیا طینند و  
زن بخوابید که زن برکت خانه است و فرموده  
که ترویج کنید بر حلال خود و سعی کنید تازان و ده  
هم برسند ایشان را فرزند حق تعالی خوریان  
را برکت داد و قیامت ترویج نمایند برای هر کاه  
که میمنت این امر یا کلام بایشان غوغا ثواب عباد  
یک است و آنحضرت بفرموده است ای فرموده که بعلی  
هرگاه در شب اقل که عروس بخانه شما بیاید کفش  
او را از پای برون کنید و او را بنشاند و پایهای او را  
بشوئید و آبر در خانه خود بریزید که برکت خانه است  
بد رست که هرگاه چنان کنی حق تعالی بیرون میبرد  
از خانه تو و فتاده قسم فقر و بی چیزی و نان بسیار  
و تو و فتاده قسم فقر و بی چیزی و نان بسیار

۶۵

م



قدرون لیبیب اور وقت لا چیل آکار بلدی





